

سرمقاله

آیا "رابطه" علنی با آمریکا، مشکلات جمهوری اسلامی را برطرف می سازد؟

... در سالهای اخیر یکی از ایده های رایج در صفوف طبقه حاکمه ایران که وسیعاً هم در سطح جامعه تبلیغ شده است، این ایده می باشد که اکثر مشکلات کشور را به فقدان رابطه دیپلماتیک با آمریکا و یا تنش آمیز بودن رابطه با قدرتهای بزرگ و به خصوص آمریکا نسبت می دهد. با توجه به این واقعیت که تقریباً در طول حیات جمهوری اسلامی و بطور مشخص از مضحکه تسخیر سفارت آمریکا در تهران روابط دیپلماتیک رسمی بین آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی علناً وجود نداشته است و هر یک از طرفین تبلیغاتی را علیه یکدیگر در سطح جهان سازمان داده اند، در شرایطی که دولت آمریکا جمهوری اسلامی را به اشکال و در سطوح مختلف تحریم کرده و یا در چارچوب "قانون داماتو" از مقطعی رئیس جمهور آمریکا قادر شد که حتی کمپانی های غیر آمریکائی که تکنولوژی در اختیار صنعت نفت ایران می گذارند را هم تحریم کند، برای تبلیغات مدافعین این ایده گوش های شنوائی پیدا شده است ...

صفحه ۲

هر شب ستاره ای به زمین می کشند و باز این آسمان غمرده غرق ستاره هاست!

جاودان باد خاطره شهدای آبان ماه
چریکهای فدایی خلق ایران که در نبرد
بادشمن، جان خود را وثیقه آزادی
کارگران و خلقهای تحت ستم کردند

اسامی برخی از جانبازان
چریکهای فدایی خلق ایران، رفقا:
شاهرخ هدایتی (۱۳۵۰)، فرهاد
سپهری (۱۳۵۴)، سیما دریائی، محمد
حسین خادمی، عزیز پورمحمدی،
محمد قلی جهانگیری، علیرضا شفیعی،
محمد سلیمانی، علی بهروزی، علی بُر
نشان، محمد قادری، حسین رکنی،
احمد پیل افکن، حسین مدیر شانه
چی، احمد گراوند، مهین جهانگیری
(۱۳۶۰)، منصور علی مرادی، علی
اصغر ذاکری (۱۳۶۱)، فرج الله نیک
نژاد (کردستان ۱۳۶۲) و ...



چریک فدائی خلق، رفیق سیما دریایی

صفحه ۱۹

پاسخ به چند پرسش! (فریبرز سنجری)

... به باور ما هیچ رژیمی و از جمله جمهوری اسلامی را نمی توان صرفاً از روی "هم سوئی" برخی سیاستهایش با امپریالیستها وابسته نامید. چون در سیاست گاه پیش می آید که رژیم های وابسته در حالیکه دارند مصالح اربابانشان را پیش می برند بر علیه آنها هم عربده بکشند و اربابانشان هم در حالیکه آنها را بهترین گزینه موجود برای حفظ مناسبات امپریالیستی می دانند، حتی بایکوت و تحریمشان هم بکنند. باید بینیم که موجودیت فلان رژیم مفروض بر اساس چه بنیان اقتصادی ای شکل گرفته و این رژیم از چه مناسباتی دفاع می کند و کل عملکردش در جهت حفظ چه مناسباتی می باشد. پس رژیمهای سیاسی را هم باید همچون انسانها از روی عملکردشان شناخت و نه ادعاهایشان. مارکسیسم به ما می آموزد که پایه و اساس هر جامعه را اقتصاد آن تشکیل می دهد. اقتصاد جوامع تحت سلطه به اقتصاد امپریالیستی وابسته هستند، به همین دلیل هم هیچ حکومتی که سکانتدار چنین نظامی باشد را نمی توان ملی ارزیابی نمود. مگر اینکه حکومت بر سر کار آمده، حرکت و عملکردش در جهت دگرگونی مناسبات اقتصادی حاکم باشد. بنابراین جمهوری اسلامی رژیمی وابسته است ...

صفحه ۵

ملاحظات در مورد

کمپین رسوای مجاهدین!

... نیروهای سیاسی امروز با چگونگی شیوه برخورد مجاهدین با مخالفین خود کاملاً آشنا بوده و از این رو نیازی به توضیح و تشریح آن نیست. تا آنجا که به فحاشی ها و تهمت زدنهای مجاهدین نظیر "اطلاعاتی" و "رژیمی" خواندن هر مخالف سیاستهای رسوای این جریان باز می گردد باید بگویم برخورد با آن اتهامات بویژه در مورد چریکهای فدایی خلق ایران فاقد هر گونه ارزشی ست. مجاهدین در طول سالهای مدید ثابت کرده اند که توسل به این شیوه مذموم و وزارت اطلاعات پسند، یکی از سلاح های ست که با انکاء به آن می کوشند با خدشه دار کردن چهره تمام نیروهای انقلابی و بطور کلی هر مخالف خود، در واقع ورشکستگی سیاسی و ماهیت خویش را پنهان کنند... صفحه ۱۳

حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن

۵۷ و یک تحریف تاریخی!

... حمله هواداران چریکهای فدایی خلق به سفارت آمریکا در تهران به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ با الهام از مبارزات چریکهای فدائی خلق درست سه روز بعد از قیام بهمن صورت گرفت. اخیراً ماشاالله فتاپور از مسئولین سازمان ضد مردمی اکثریت در اظهاراتی که فاقد هر گونه سندیت است مدعی شده که این اقدام ربطی به هواداران چریکها نداشته است. نامبرده در این داستانشراستی تا آنجا پیش رفته که نه تنها انتساب این حرکت به چریکهای فدائی را "دروغ" می خواند بلکه حتی مدعی شده که: "به نظر میرسد این حمله به ابتکار برخی کمیته ها یا نیروهای وابسته به رژیم، سازمان داده شد ولی شاید به دلیل واکنش منفی مسئولان آنها ترجیح دادند که مسئولیت این اقدام را نپذیرند" ... صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- طرح "استاد شاگردی" ۱۶
- اطلاعیه سازمان در مورد اعدام های اخیر ۱۷
- نامه دریافتی ۱۸
- گزارش آکسیون های فعالین سازمان در کانادا، انگلستان، سوئد و نروژ، صفحات ۱۲، ۱۵ و ۲۰

آیا "رابطه" علنی با آمریکا، مشکلات جمهوری اسلامی را برطرف می‌سازد؟



واقعیت این است که لغو تحریم‌ها تنها قادر است فشارهای ناشی از محدودیت تولید و صدور و فروش نفت و مبادلات بانکی را برطرف کند که همین امر هم محدودیت‌های موجود بر سر واردات و صادرات کالاها را از میان برداشته و اقتصاد کشور را تا حدی به شرایط قبل از تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل برمی‌گرداند. نکته اینجاست که اگر چه لغو تحریم‌ها بطور طبیعی یک سری از نابسامانیهای موجود در کشور را برطرف می‌کند اما هرگز نمی‌تواند شرایط بسیار نابسامان و مصیبت‌بار زندگی توده‌های محروم ایران را بهبود بخشد. در واقع باید پرسید مگر نابسامانیهای موجود در اقتصاد وابسته و "بیمار" ایران صرفاً در همین حدی است که تحریم‌های تکنونی آنها را شکل داده است؟

آمده را حتی الامکان در انتظار امکان بهبود اوضاع از بالا نگه دارند.

جدا از اینکه مذاکرات با آمریکا و قدرتهای بزرگ جهت لغو تحریم‌ها چگونه پیش برود و به کجا بکشد و چه نتیجه‌ای بدهد و بدون اینکه بخواهیم در اینجا و فعلاً به چرایی پر تنش بودن روابط جمهوری اسلامی و آمریکا در این سالها بپردازیم و نشان دهیم که از این تنش چه طبقات و نیروهای سود می‌برند و می‌برند؛ نخست لازم است به صحت و سقم این ایده پرداخته شود که اصولاً آیا برقرار شدن رابطه با آمریکا (و در واقع علنی شدن آن) باعث حل مشکلات عدیده و کمر شکن مردم خواهد شد یا نه. در نتیجه ابتدا بحث را همانطور که مدافعین چنین ایده و تحلیلی ارائه می‌دهند پیش می‌بریم تا ببینیم که آیا مطابق منطق استدلال مدافعین این ایده، معجزه‌ای که چنین تحلیل‌گرانی در انتظارش هستند امکان وقوع دارد و یا چنین ایده‌ای تنها زاده ذهن ناتوان آنها بوده و تلاشی جهت لاپوشانی عامل اصلی نابسامانیهای کنونی در جامعه ما می‌باشد. حال فرض کنیم که مذاکرات دیپلماتیکی که امروز در جریان است بدون هیچ مشکلی و یا مانعی به نتیجه رسیده و روابط آمریکا و متحدینش با جمهوری اسلامی تغییر و بهبود یابد که در نتیجه آن بطور طبیعی و منطقی از دامنه تحریم‌ها اگر چه به تدریج اما کاسته شده و یا حتی در تداومش پایان می‌پذیرد. بدون شک و در خوش‌بینانه‌ترین حالت این بزرگترین نتیجه‌ای است که از این تحول انتظار می‌رود. اما واقعیت این است که لغو تحریم‌ها تنها قادر است فشارهای ناشی از محدودیت تولید و صدور و فروش نفت و مبادلات بانکی را برطرف کند که همین امر هم محدودیت‌های موجود بر سر واردات و صادرات کالاها را از میان برداشته و اقتصاد کشور را تا حدی به شرایط قبل از تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل برمی‌گرداند. حال نکته اینجاست که اگر چه لغو تحریم‌ها بطور

وحشتناک آنها در فشار به زندگی توده‌ها خبری نخواهد نمود.

با توجه به تبلیغات مروجین این ایده که عمدتاً برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی و تحلیل‌گران هم‌موضع با آنها را شامل می‌شود، در صورت تغییر و بهبود روابط جمهوری اسلامی با قدرتهای بزرگ و از جمله دولت آمریکا، تحریم‌ها لغو و رژیم قادر می‌شود که بر اکثر مشکلات خود فائق آید و مشکلات کمر شکن حاکم بر زندگی مردم را حل کند. بر اساس این ایده یکی از علل بحرانهای موجود و بیکاری روز افزون در جامعه عدم سرمایه‌گذاری کمپانی‌های غربی جلوه داده می‌شود و عنوان می‌گردد که این عدم سرمایه‌گذاری، خود یکی از تبعات تحریم‌های اعمال شده می‌باشد. بنابراین به ادعای این تحلیل اگر روابط بهبود یابد و تحریم‌ها لغو شود سرمایه‌گذاران خارجی وارد کشور شده و با سرمایه‌گذاری آنها چرخ "تولید" براه خواهد افتاد و با رونق تولید، بیکاری برطرف می‌شود.

در جریان انتصابات حکومتی اخیر و برگزیده شدن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور کشور، او نیز با توجه به ابعاد کم سابقه فقر و گرسنگی و بیکاری و گرانی و سایر مشکلات کمر شکن اقتصادی حاکم بر زندگی مردم، در تبلیغات خویش با فریبکاری تمام، بسیاری از مشکلات و نابسامانیهای موجود در اقتصاد کشور را ناشی از تحریم‌های اعمال شده از سوی قدرتهای بزرگ غربی معرفی کرده و مدعی شد که کلید حل این معضل را در اختیار دارد. در همین راستا وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و آمریکا برای اولین بار در سالهای اخیر در نیویورک با هم دیدار نموده و سپس هم روحانی با رئیس‌جمهور آمریکا تلفنی صحبت نمود. این رویدادها بسیاری از طرفداران ایده فوق را دلگرم نمود و آنها تمام تلاششان را به خرج دادند تا با دمیدن مثلاً در بوق و کرنا، مکالمه "حسن" و "حسین" مردم بجان

در سالهای اخیر یکی از ایده‌های رایج در صفوف طبقه حاکمه ایران که وسیعاً هم در سطح جامعه تبلیغ شده است، این ایده می‌باشد که اکثر مشکلات کشور را به فقدان رابطه دیپلماتیک با آمریکا و یا تنش آمیز بودن رابطه با قدرتهای بزرگ و به خصوص آمریکا نسبت می‌دهد. با توجه به این واقعیت که تقریباً در طول حیات جمهوری اسلامی و بطور مشخص از مضحکه تسخیر سفارت آمریکا در تهران روابط دیپلماتیک رسمی بین آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی علناً وجود نداشته است و هر یک از طرفین تبلیغاتی را علیه یکدیگر در سطح جهان سازمان داده‌اند، در شرایطی که دولت آمریکا جمهوری اسلامی را به اشکال و در سطوح مختلف تحریم کرده و یا در چارچوب "قانون داماتو" از مقطعی رئیس‌جمهور آمریکا قادر شد که حتی کمپانی‌های غیر آمریکایی که تکنولوژی در اختیار صنعت نفت ایران می‌گذارند را هم تحریم کند، برای تبلیغات مدافعین این ایده گوش‌های شنوایی پیدا شده است. در سالهای اخیر هم که به بهانه پروژه هسته‌ای جمهوری اسلامی، این رژیم از سوی شورای امنیت سازمان ملل چهار دوره تحریم گشته و تحریم‌های مجزای آمریکا و اتحادیه اروپا هم به تحریم‌های پیشین آمریکا، اضافه شده است، این ایده باز هم وسعت و رواج هر چه بیشتری در سطح جامعه یافته و طرفداران بیشتری پیدا نموده است. شکی نیست که همه این تحریم‌ها فشار قابل توجهی به اقتصاد کشور وارد کرده و بر اثر تبعات این تحریم‌ها شرایط کار و زندگی مردم ستمدیده شدیداً در مضیقه هر چه بیشتری قرار گرفته است. در بستر چنین شرایط مادی‌ای که ست که مدافعین ایده فوق در طبقه حاکم با اذعان به خشم و تنفر فزاینده توده‌ها نسبت به شرایط کار و زیست خود این گونه جلوه می‌دهند که در صورت بهبود رابطه با آمریکا گویا از مشکلات عدیده اقتصادی نظیر گرانی و کمبود، تورم و بیکاری روزافزون و بار

راحتی آثار بحران یعنی بیکاری و فقر و فلاکت را بر زندگی کارگران و زحمتکشان مشاهده کرد. در انگلستان که خود تحریم گر بوده و از هیچ تحریمی هم رنج نمی برد کارگران را دسته دسته از کار بیکار می کنند. همین چندی پیش نزدیک به هزار تن از کارگران کشتی سازی در اسکاتلند را از کار اخراج نمودند. وخامت اوضاع به جایی رسیده که مردم از زور فقر به برداشتن غذا از فروشگاه ها روی آورده اند. در خود آمریکا نیز طبق آمار منتشر شده بیش از ۴۰ میلیون انسان در فقر به سر می برند. و در همین راستا چندی پیش شبکه تلویزیونی WBOC16 آمریکا گزارش داد که برخی کهنسالان شهر کنت در ایالت مریلند: "مجبور به خوردن غذای حیوانات خانگی" شده اند. بنابراین باید به شیفتگان ایده ای که مشکلات کشور را به فقدان رابطه دیپلماتیک با آمریکا و یا تنش آمیز بودن رابطه با قدرتهای بزرگ و به خصوص آمریکا نسبت می دهد گفت که آمریکا اگر "طبیعی" بود (بر اساس مثل ایرانی ها که "کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی") بحران خودش را بر طرف می کرد.

جای تردید نیست که تحریم های اعمال شده کنونی از آنجا که بر وخامت زندگی توده های تحت سلطه ما شدیداً افزوده رفیع آنها خواست مردم و همه نیروهای سیاسی مبارز است. اما در مقابل کسانی که این طور جلوه می دهند که گویا برقراری رابطه با آمریکا و رفع احتمالی تحریمها باعث از بین رفتن مشکلات مرگبار زندگی رنجبران ما خواهد شد، باید به این واقعیت توجه کرد که اتفاقاً بر عکس چنان ادعا هائی همه تلاش امپریالیستها این است که بار بحرانهای خود را هر چه بیشتر بر دوش کشور های تحت سلطه از جمله ایران سر شکن کنند و اتفاقاً تحریم های مورد بحث هم درست در همین راستا اعمال گشته اند. از طرف دیگر با توجه به این که حضور و فعالیت علنی کمپانی های امپریالیستی در ایران جز به معنی استثمار وحشیانه دسترنج کارگران و چپاول منابع کشور به منظور کسب هر چه بیشتر سود مضاعف (مافوق سود امپریالیستی) نیست، در نتیجه حضور مستقیم کمپانی های آمریکائی و اروپائی در کنار کمپانی ها متعلق به چین و روسیه و یا به جای آنها تنها می تواند جیب مشتکی دیگر از مفتخور های کشور را پر کند.

بنابراین آنهایی که چنین جلوه می دهند که مشکلات و نابسامانیهای موجود در زیر سلطه جمهوری اسلامی با آب شدن یخ روابط این رژیم با قدرتهای غربی و لغو تحریم ها آب می شود و از صحنه ناپدید می گردد قادر به دیدن واقعیت های جاری در ایران و درک قانونمندی های نظام اقتصادی کشور نمی باشند. عامل اصلی تمامی مشکلات مرگبار حاکم بر زندگی توده های تحت ستم وجود و رشد نظام

واقعیات بیانگر آنند که نابسامانیهای کنونی اقتصاد ایران صرفاً به مشکلاتی که تحریم ها سبب شده اند خلاصه نمی شود بلکه این مشکلات ساختاری بوده و مربوط به عوامل بسیار بنیادی تر یعنی قانونمندی های حاکم بر نظام سرمایه داری حاکم بر ایران می باشد. سرمایه داری ای که تا مغز استخوان به امپریالیستها وابسته است و تحریم ها صرفاً بر شدت و حدت بحران ها و نابسامانی های این سیستم افزوده اند. بنابراین کسانی که عادی سازی رابطه ایران و آمریکا و یا علنی کردن این رابطه و در نتیجه آن لغو تحریم ها را حلال مشکلات اقتصاد ایران جا می زنند، ایده کاملاً غیر واقعی و ساخته و پرداخته ذهن خود را اشاعه می دهند.

باشد. سرمایه داری ای که تا مغز استخوان به امپریالیستها وابسته است و تحریم ها صرفاً بر شدت و حدت بحران ها و نابسامانی های این سیستم افزوده اند. بنابراین کسانی که عادی سازی رابطه ایران و آمریکا و یا به زبان دیگر علنی کردن این رابطه را و در نتیجه آن لغو تحریم ها را حلال مشکلات اقتصاد ایران جا می زنند، ایده کاملاً غیر واقعی و ساخته و پرداخته ذهن خود را اشاعه می دهند. این ایده نادرست را بورژوازی ایران و بخشی از سردمداران جمهوری اسلامی مدام تکرار می کنند و هدفشان آن است که بتوانند بحران ساختاری ذاتی نظام سرمایه داری حاکم بر کشور و واقعیت تحت سلطه بودن جامعه ما را از جلو چشمها کنار زده و مسبب همه بدبختی ها را نه مناسبات سرمایه داری وابسته حاکم بلکه تحریم های قدرتهای بزرگ - که در جای خود اقدامی ضد مردمی و علیه مردم ما می باشد - جلوه دهند.

پرسیدنی است که چرا بورژوازی وابسته ایران و مبلغین شان به چنین ایده ها و تحلیل هائی توسل جسته و آنرا وسیعاً اشاعه می دهند؟ پاسخ این است که امروز بحران عمومی سراپای نظام سرمایه داری را فرا گرفته و همواره در شرایط بحران بدترین کار برای این طبقه این است که خود بورژوازی به عنوان مقصر اصلی و مسئول بحران قلمداد شود. در نتیجه این طبقه انگل صفت در شرایط بحران و آثار مرگبار آن که موجب شدت یابی فشار به توده ها شده و آنها را به حد انفجار می رساند و سلطه جابرانه نظام سرمایه داری را با خطر شورش گرسنگان به خطر می اندازد، می کوشد نه خود و نظام جابرانه اش بلکه عوامل دیگری را به عنوان مسبب بحران و مسئول خانه خرابی توده ها جا بزند.

در برخورد با مدافعین ایده فریبکارانه فوق باید متذکر شد که امروز بحران نظام جهانی سرمایه داری به حدی است که حتی در کشورهای متروپل می توان به

طبیعی یک سری از نابسامانیهای موجود در کشور را برطرف می کند اما هرگز نمی تواند شرایط بسیار نابسامان و مصیبت بار زندگی توده های محروم ایران را بهبود بخشد. در واقع باید پرسید که مگر نابسامانیهای موجود در اقتصاد وابسته و "بیمار" ایران صرفاً در همین حدی است که تحریم های تاکنونی آنها را شکل داده است؟ باید در مقابل طرفداران این تحلیل که مدعی حل همه مشکلات کشور پس از بهبود رابطه با آمریکا و لغو تحریمها هستند مطرح کرد که مگر بحران اقتصادی حاکم بر اقتصاد ایران صرفاً حاصل این تحریم ها ست که با رفع آنها جمهوری اسلامی تبدیل به سرزمین گل و بلبل گردد و رنج و محنت و فقر از آن پر بشکند! و به راستی باید دید که کارگران و زحمتکشان و توده های محروم ایران قبل از تحریم ها در چه شرایطی زندگی می کردند؟

هیچ کس فراموش نکرده است که پس از پایان جنگ و در دورانی که همه سردمداران جمهوری اسلامی رفسنجانی را "سردار سازندگی" می خواندند و مثل امروز تحقیرش نمی کردند نه تحریم ها در این ابعاد وجود داشت و نه سرمایه ها و کمپانی های قدرتهای غربی فعالیت در ایران را فراموش کرده بودند. در حالی که در همان زمان حضور سنگین تورم و بیکاری و فقر و فلاکت تمام عرصه های زندگی مردم را در بر گرفته بود، تا آنجا که ما انعکاس این واقعیت را در شورشهای توده ای در مشهد و قزوین و اراک و اسلام شهر شاهد بودیم. در دوران خاتمی هم وضع به گونه ای بود که خود وی اقتصاد کشور را "اقتصادی بیمار" نامید و مدعی شد که با "گفتگوی تمدنها" و باز کردن باب مراوده با امپریالیستها نسخه ای شفابخش برای این بیماری پیچیده است. اما مردم ما عوارض مرگبار این نسخه را در عقد قراردادهای نفتی اسارتبار تر با کمپانی های امپریالیستی و یورش وحشیانه دولت خاتمی به سفره تهی زحمتکشان و پامال کردن حق و حقوق کارگران و رشد روز افزون فقر و بیکاری اقشار هر چه گسترده تری از آحاد جامعه تجربه کردند. از دوران احمدی نژاد هم هیچ نمی گوئیم چرا که امروز اگر هر روزنامه ای را باز کنید شاهد مدارک و فاکتهای بیشمار در رابطه با شاهکار های وی خواهید بود که زمانی فریبکارانه مدعی آوردن پول نفت بر سر سفره مردم بود!! و امروز خود مسئولین جمهوری اسلامی اعتراف می کنند که در دوران ۸ ساله ریاست جمهوری وی ۶۰۰ میلیارد دلار یعنی نزدیک به کل فروش نفت در این فاصله، از کشور خارج شده است!

همه این واقعیات بیانگر آنند که نابسامانیهای کنونی اقتصاد ایران صرفاً به مشکلاتی که تحریم ها سبب شده اند خلاصه نمی شود بلکه این مشکلات ساختاری بوده و مربوط به عوامل بسیار بنیادی تر یعنی قانونمندی های حاکم بر نظام سرمایه داری حاکم بر ایران می

دو طرف داده است. نیروهای سیاسی ظاهر بین که برای این رژیم هویت مستقل قائل می شوند، در نظر نمی گیرند که جمهوری اسلامی چگونه به قدرت رسید و یا منافعشان حکم می کند آنرا یاد آوری نکنند. در حالیکه هر کس کمی دچار فراموشی تاریخی نشده باشد می داند که جمهوری اسلامی حاصل توافق آمریکا و هم پیمانانش (انگلستان، فرانسه و آلمان) در کنفرانس گوادالوپ می باشد و اساسا به این دلیل روی کار آورده شد تا انقلاب ضد امپریالیستی مردم ما را سرکوب نموده و سلطه اهریمنی خود را حفظ کنند. با در نظر گرفتن این واقعیت، می توان گفت که با علنی شدن رابطه ایران و آمریکا، چهره کثیف و وابسته این حکومت هر چه برجسته تر در مقابل مردم به نمایش گذاشته می شود که خود این امر صد البته تغییر کم اهمیتی نیست.

به عنوان جمع بندی این بحث باید تأکید کرد که **یک نیروی انقلابی و واقعاً پیشرو، در حالیکه باید علیه تحریم های اعمال شده که دودش در درجه اول به چشم مردم تحت سلطه ما می رود موضع بگیرد و صدمات تحریم ها را در زندگی کارگران و زحمتکشان افشاء کند، درعین حال باید توجه کارگران و زحمتکشان را به دلائل اساسی وضعیت کنونی یعنی سلطه نظام سرمایه داری وابسته حاکم و بحرانهای ذاتی آن که به دلیل وابستگی اقتصاد ایران ابعاد هر چه مهلک تری به خود می گیرد جلب کرده و از آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته موجود در ایران را به عنوان تنها راه نجات کارگران و توده های ستمدیده، نتیجه بگیرد.**

به عنوان جمع بندی این بحث باید تأکید کرد که یک نیروی انقلابی و واقعاً پیشرو، در حالیکه باید علیه تحریم های اعمال شده که دودش در درجه اول به چشم مردم تحت سلطه ما می رود موضع بگیرد و صدمات تحریم ها را در زندگی کارگران و زحمتکشان افشاء کند، درعین حال باید توجه کارگران و زحمتکشان را به دلائل اساسی وضعیت کنونی یعنی سلطه نظام سرمایه داری وابسته حاکم و بحرانهای ذاتی آن که به دلیل وابستگی اقتصاد ایران ابعاد هر چه مهلک تری به خود می گیرد جلب کرده و از آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته موجود در ایران را به عنوان تنها راه نجات کارگران و توده های ستمدیده، نتیجه بگیرد.

دارو دسته حاکم و اربابانش را تغییر می دهد و همین تغییر هم باعث زنگ زدن برخی از سلاحهای رژیم و از کار افتادن برخی از شعارهای توخالی آن می شود.

بر کسی پوشیده نیست که سر دادن شعارهایی چون "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر امپریالیسم" که همواره بر زبان رهبران جمهوری اسلامی جاری بود - و حتی ۱۳ آبان امسال هم بطور وسیعی در راهپیمائی دولتی سر داده شد- خیلی ها و از جمله نیروهای مدعی پیشرو و آگاه بودن را گول زد و بسیاری حتی در صفوف چپ ها برای این رژیم هویت مستقل قائل شدند (و البته هنوز هم می شوند) که دقیقاً یکی از نتایج همین تبلیغات و فریبکاری هاست. اساساً یکی از تم های تبلیغاتی رسانه های امپریالیستی و جمهوری اسلامی از همان آغاز شکل گیری این رژیم هویت مستقل دادن به رژیم و ضد امپریالیست جلوه دادن آن بوده و هست و این امر قدرت مانور بزرگی به هر

سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران و دیکتاتوری ذاتی آن می باشد و تحت مناسبات ارتجاعی و ضد خلقی چنین نظامی ست که سرمایه های امپریالیستی به دهها روش و از جمله از طریق کارگزاران و خادمانشان در ایران یعنی طبقه بورژوازی وابسته و رژیم مزدور حاکمشان منابع ملی را غارت و خون کارگران و زحمتکشان را با تشدید استثمار آنان به شیشه کشیده و از این طریق امکان تحصیل مافوق سود امپریالیستی در کشورهایی نظیر ایران را برای خود مهیا می سازند. این بهره کشی وحشیانه بویژه در شرایط تشدید بحران های اقتصادی نظام امپریالیستی سرعت و گستردگی هر چه بیشتری به خود می گیرد و امپریالیستها با سرشکن کردن بار بحرانهای خویش بر دوش کارگران و زحمتکشان کشورهای تحت سلطه، میلیونها گرسنه و بی خانمان و بیکار برجا می گذارند به این امید که هم بر بلایای ناشی از بحران های اقتصادی نظام خویش غلبه کنند و هم سود های باد آورده شان را از دست ندهند.

در چهارچوب قانونبندی فوق، اگر ما به واقعیت رجوع کنیم آنگاه خواهیم دید که جمهوری اسلامی از روز تولدش وظیفه پیشبرد سیاستهای امپریالیستها را بردوش داشته و دست در دست آنها گام برداشته. بنابراین با توجه به ساختار نظام اقتصادی - سیاسی حاکم بر کشور ما یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم که ایران را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی تبدیل کرده است تغییر این موش و گربه بازی ها و بازگشت به وضع قبل از تحریم ها تغییری در شدت استثمار و چپاول مردم ما نمی دهد. اما علنی شدن رابطه ایران با آمریکا بالاچار سیستم تبلیغاتی و فریبکاری های

اعلام اجرای قوانین شرع، توسط مزدوران

امپریالیستها در سوریه

گروه اسلام گرای موسوم به "دولت اسلامی عراق و شام" (داعش) که در سوریه با رژیم دیکتاتوری بشار اسد می جنگد به دنبال زیر کنترل در آوردن شهر رقه در این کشور، اجرای قوانین شرعی در این شهر را اجباری کرده است. امری که درجه ارتجاعی بودن این گروه مزدور را هر چه بیشتر در مقابل چشم همگان قرار می دهد. بر اساس بیانیه این گروه که روز ۲۵ آبان پخش شده است پوشیدن شلوار جین و تی شرت و آرایش صورت برای دختران ممنوع گشته و همچنین نشستن زنان بر روی صندلی جرم تلقی شده است. براساس این بیانیه، آرایشگاه های مردانه باید بسته شود و کوتاه کردن مو ممنوع است و مخالفت کردن با این قوانین شرعی حکم اعدام دارد. همچنین، کشیدن سیگار و قلیان ممنوع اعلام شده و کسی که این ممنوعیت را رعایت نکند به قطع دو انگشت سبابه و وسط محکوم می شود. و در صورت تکرار، به ۸۰ ضربه شلاق و اگر باز هم این عمل به اصطلاح حرام را تکرار کند اعدام خواهد شد. این گروه همان جریان است که به گزارش سایت بریتانیایی تلگراف، سر یکی از فرماندهان مخالفین بشار اسد را از تن جدا نموده بود و بعداً معلوم شد که نامبرده از فرماندهان خودشان بوده است. و به اشتباه سرش را بریده اند!

تداوم جنایات جمهوری اسلامی بر علیه خلق عرب

اخیراً افشای محل دفن مخفیانه ۴ تن از جوانان عرب که حدود یک سال و نیم پیش توسط مزدوران جمهوری اسلامی اعدام شده اند، خشم و نفرت افکار عمومی بر علیه این رژیم ضد خلقی را برانگیخت. در خرداد ۱۳۹۱ جلادان جمهوری اسلامی ۴ جوان عرب اهل ملاشیه اهواز را اعدام نمودند. این جوانان به جرم شرکت در تظاهرات مسالمت آمیز ۲۶ فروردین ۱۳۸۳ که مردم از آن به عنوان "انتفاضه ۲۶ فروردین"، قیام گرسنگان، پابرنه گان و مظلومان" نام می برند دستگیر شده و مخالف تبعیض و سیاستهای ضد مردمی جمهوری اسلامی علیه مردم عرب بودند. جمهوری اسلامی بعد از اعدام آنها از تحویل جنازه های این چهار جوان به خانواده هاشان خود داری کرده و حتی محل دفن آنها را هم اطلاع نداد. اما اخیراً روشن شد که رژیم جنایتکار پس از اعدام این افراد، اجساد آنها را بطور مخفیانه در یک گور جمعی خاک کرده است. به گفته شخصی که خود شاهد عینی این عمل بوده است مأمورین امنیتی بعد از حفر يك قبر بزرگ پیکر چهار نفر را در آن گذاشته و با سیمان پوشانیدند. شاهد مزبور اعلام کرده که قبر مزبور در "قلعه تل" نزدیک شهر باغ ملک قرار دارد. شایان ذکر است که در دوره زمامداری دولت روحانی، ابعاد پیگرد و اعدام فعالین سیاسی اقلیتهای قومی با سرعت و شقاوت هر چه بیشتری ادامه یافته است و چندین فعال سیاسی عرب تاکنون اعدام شده اند.

پاسخ به چند پرسش!

فریبرز سنجرى

توضیح: به دنبال انتشار مطلبی تحت عنوان "دیپلماسی جدید و روابط ایران و آمریکا" که گفتگوی نشریه پیام فدائی با نویسنده این سطور بود با چند پرسش در شبکه های اجتماعی مثل فیسبوک و سایت هائی که مراجعه کنندگان امکان اظهار نظر در آنها را دارند و یا از طریق ایمیل های سازمان روبرو شدم که بهتر دیدم آنها را با خوانندگان نشریه در میان گذاشته و در همان حال پاسخ های خودم را هم مطرح کنم. قبل از هر چیز ضروری است تاکید کنم که نه سوال کنندگان را می شناسم و نه طبیعتاً از کلیت مواضع سیاسی آنها و وابستگی احتمالی تشکیلاتی شان اطلاعی دارم. اما از آنجا که به هر حال این سوالات مطرح هستند و احتمالاً ذهن کسانی را به خود مشغول نموده، از این فرصت برای روشن کردن موضوع مورد بحث استفاده کرده و پاسخ های خودم به آنها را هم بیان می کنم، البته بدون آن که به چون و چرای خود سوال ها بپردازم. به امید اینکه این پاسخ ها به روشنی هر چه بیشتر بحث ها کمک بکنند.

سوال: منافع ملی کشور ها ایجاب می کنند در سیاست ها هم سوئی داشته باشند و این را نمی توان وابستگی قلمداد کرد. پس چرا شما جمهوری اسلامی را کاملاً وابسته می دانید؟

پاسخ: اینکه ما جمهوری اسلامی را رژیمی وابسته میدانیم واقعیتی انکار ناپذیر و مبتنی بر یک بررسی تاریخی - مشخص از نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و ماهیت و عملکردهای این رژیم است. چه شیوه روی کار آمدن این رژیم و چه عملکرد آن در جهت حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران که نظامی وابسته به امپریالیسم می باشد کاملاً نشان میدهد که این رژیم هر چند همواره ژست های "ضد امپریالیستی" به خود می گیرد ولی وابسته به امپریالیسم بوده و در عمل در جهت حفظ و گسترش منافع امپریالیستها و انحصارات مالی امپریالیستی در ایران و منطقه عمل می کند. پس اتخاذ این موضع به این دلیل نیست که سیاستهای این رژیم در مواردی با سیاست های امپریالیستها "هم سوئی" نشان داده اند. اما برخلاف آنچه در این سؤال مطرح شده موارد مختلفی را در زمینه سیاسی می توان به عنوان نمونه هائی ذکر کرد که اتفاقاً نه تنها همسوئی بین جمهوری اسلامی و امپریالیست ها نبوده بلکه عکس آن بوده است. مثلاً اگر امپریالیسم آمریکا را در نظر بگیریم اتفاقاً بر عکس این نظر تا آنجا که به ظاهر امور مربوط است سیاستهای جمهوری اسلامی در اکثر مواقع با سیاستهای آمریکا و قدرتهای غربی "هم سوئی" نشان نمی دهند. اگر نخواهیم از تاریخ متأسفانه طولانی حیات این رژیم و سیاست های کلانش ده ها مورد در زمینه اثبات این امر مثال بیاوریم همین مورد سوریه خود به اندازه کافی گویاست. در سوریه آمریکا و همپیمانانش از اپوزیسیون ارتجاعی این کشور حمایت می کنند و جمهوری اسلامی بر عکس از دیکتاتوری بشار اسد. در این زمینه آمریکا و جمهوری اسلامی نه تنها "هم سوئی" ندارند بلکه در ظاهر در مقابل هم ایستاده اند. البته روشن است که این نمونه تنها نمونه نیست و ده ها مورد دیگر را هم می توان به آن اضافه نمود. اتفاقاً همین عدم همسوئی ها باعث شده خیلی ها به اشتباه افتاده و برای این رژیم هویت

مستقل قائل شده و چنین جلوه دهند که جمهوری اسلامی در تقابل با آمریکا و امپریالیستهای هم پیمانش می باشد. در حالیکه خود ویژگی های شرایط شکل گیری این رژیم و سیاست نواستعماری امپریالیسم چنین وضعی را باعث گردیده و در واقعیت فاکت های بیشمار وجود دارند که نشان می دهند که جمهوری اسلامی دقیقاً در خدمت پیشبرد منافع و مقاصد آمریکا در منطقه عمل کرده و می کند.

در سال ۱۳۵۸ در شرایطی که جمهوری اسلامی سفارت آمریکا در تهران را اشغال نموده بود و ظاهراً هیچ گونه "هم سوئی" بین سیاستهای دو طرف وجود نداشت ما به دلایلی که در بالا اشاره شد، این رژیم را وابسته می دانستیم و بر این اساس با دلایلی روشن علت اشغال سفارت را توضیح دادیم که سیر رویدادها صحت نظر ما را به اثبات رسانید. اتفاقاً تاریخ اولین تحریم ها هم به همان زمان بر می گردد که کارتر رئیس جمهور این کشور ابتدا صادرات تجهیزات نظامی را به ایران ممنوع نمود و سپس تمام دارائی های دولت ایران در بانک های آمریکا را بلوکه و مسدود کرد.

به باور ما هیچ رژیمی و از جمله جمهوری اسلامی را نمی توان صرفاً از روی "هم سوئی" برخی سیاستهایش با امپریالیستها وابسته نامید. چون در سیاست گاه پیش می آید که رژیم های وابسته در حالیکه دارند مصالح اربابانشان را پیش می برند بر علیه آنها هم عریه بکشند و اربابانشان هم در حالیکه آنها را بهترین گزینه موجود برای حفظ مناسبات امپریالیستی می دانند، حتی بایکوت و تحریمشان هم بکنند. باید بینیم که موجودیت فلان رژیم مفروض بر اساس چه بنیان اقتصادی ای شکل گرفته و این رژیم از چه مناسباتی دفاع می کند و کل عملکردش در جهت حفظ چه مناسباتی می باشد. پس رژیمهای سیاسی را هم باید همچون انسانها از روی عملکردشان شناخت و نه ادعاهایشان. مارکسیسم به ما می آموزد که پایه و اساس هر جامعه را اقتصاد آن تشکیل می دهد. اقتصاد جوامع تحت سلطه به اقتصاد امپریالیستی وابسته هستند، به همین دلیل هم هیچ حکومتی که سکندارد چنین نظامی باشد را نمی توان ملی ارزیابی نمود. مگر اینکه حکومت بر سر کار آمده، حرکت و

عملکردش در جهت دگرگونی مناسبات اقتصادی حاکم باشد. بنابراین جمهوری اسلامی رژیمی وابسته است چون اولاً جهت حراست از نظام سرمایه داری وابسته ایران به قدرت رسیده و ثانیاً در تمام این سالها در همین راستا گام برداشته است. نظام سرمایه داری وابسته نیز خود تامین کننده نیاز های امپریالیستها در ایران می باشد.

سوال: مفهوم "وابستگی سیاسی" در ادبیات سیاسی منوط به هماهنگی در اتخاذ مواضع سیاسی می باشد آن هم از نوع رابطه پیرو و مرجع، یعنی موردی که جمهوری اسلامی و آمریکا نداشته اند. و عنوان شده که اگر مراد وابستگی سیاسی باشد که همیشه بین این دو کشور تضاد آرا بوده است و اتخاذ مواضع سیاسی این دو کشور در اغلب موارد خلاف ادعای وابستگی سیاسی ایران به آمریکا را نشان میدهد در حالیکه شما این رژیم را وابسته می دانید. چرا؟

پاسخ: واقعیت این است که سیاست فشرده اقتصاد است و این وابستگی اقتصادی است که الزاماً وابستگی سیاسی را سبب می شود. به همین دلیل هم وقتی که ما از وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم سخن می گوئیم منظورمان هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی است. این امر غیر قابل انکاری است که وابستگی بطور حتم پیروی و دنباله روی را با خود دارد و رژیم وابسته الزاماً در خطی حرکت می کند که مصالح اربابانش طلب نموده و خطوط کلی آن توسط آنها تعیین شده است. در این امر شکی نیست، اما اگر در سیاست نمی خواهیم دنباله رو شعار های دروغین و تبلیغات فریبکارانه سران جمهوری اسلامی شویم باید بدانیم که دنباله روی که ذاتی وابستگی است در اشکال مختلفی خود را نشان می دهد و الزاماً در یک شکل ظاهر نمی شود. بنابراین ادا و اطوار های رژیم های وابسته را شرایط و الزامات منافع و مصالح اربابانشان و نوع تقسیم کاری که آنان برای نقش آفرینی این رژیمها در کل سیستم امپریالیستی به وجود آورده اند تعیین می کند. اگر به شرایط شکل گیری جمهوری اسلامی مراجعه کنیم به راحتی

پیش برده و دستان کثیف خود را در همه جنایاتی که می شد پاک جلوه دهد. این سیاست با فرو پاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" و نیاز امپریالیستها به علم کردن بنیاد گرانی اسلامی به مثابه دشمن اصلی شان در سطح جهان ابعاد وسیع تری به خود گرفت که تاکنون هم ادامه یافته است. پس در بررسی واقعیت روابط آمریکا و جمهوری اسلامی نباید به "تضاد آرا" آن هم در ظاهر تکیه نمود؛ بلکه باید دید که منافع و مصالح ارباب را اتخاذ چه تاکتیک ها و روش هایی تامین می کند و او از رژیم دنباله روی خود چه می خواهد و خواهان پیشبرد چه سیاست هایی می باشد. "هماهنگی در اتخاذ مواضع سیاسی" را در این رابطه و در این چهارچوب باید دید، تا فریب ناهماهنگی های ظاهری را نخورد.

سوال: شما همیشه شکل گیری جمهوری اسلامی را به کنفرانس گوادالوپ نسبت می دهید که امر نادرستی هم نیست اما از کنفرانس گوادالوپ حدودا ۲۵ سال می گذرد و جهان و این رژیم در این فاصله تغییر کرده است دیگر نه از جهان دو قطبی خبری هست و نه از جنگ سرد فی مابین آن ها و جهان شکل دیگری به خود گرفته است، بنابراین چرا شما این تغییرات را در نظر نمی گیرید و همچنان بر همان حرف های گذشته در مورد ماهیت جمهوری اسلامی اصرار دارید؟

پاسخ: بررسی اسناد و ادبیات سازمان ما نشان می دهد که اتفاقا ما هیچگاه تاکنون منکر این تغییرات نبوده ایم و یا در تحلیل هایمان از وابستگی جمهوری اسلامی و سیاستهایش آنرا نادیده نگرفته ایم. اما بگذارید قبل از پرداختن بیشتر به این موضوع تاکید کنم که مگر گذشت زمان، کرکس زشت سیرت را به کیوتر صلح تبدیل می کند؟ بنابراین تأکید بر این که جمهوری اسلامی در چه شرایطی و به وسیله کدام قدرتها و برای اجرای چه وظایفی به قدرت رسید بسیار مهم است. ثانیا باید دید که این رژیم وظایف محوله را چگونه پیش برد و با تحول شرایط چه وظایفی جدیدی در مقابلش گذاشته شد. ثالثا باید مشخص کرد که با گذشت "حدود ۲۵ سال" از کنفرانس گوادالوپ چه پیش آمده است و چه عواملی تغییر کرده اند که ادعا می شود که باعث شده اند ماهیت جمهوری اسلامی تغییر کند. واقعیت این است که هر پدیده ای تاریخی دارد که دیروز و امروز را به هم پیوند می دهد و بدون درک این تاریخ نمی شود از فردای آن سخن گفت. به همین دلیل هم کسانی که ادعای ارائه تحلیل از وضع کنونی را دارند باید قبل از هر چیز ماهیت پدیده ای که قصد تحلیلیش را دارند روشن کنند و تاریخ شکل گیری و روند های طی شده در آن پدیده را در تحلیل خود نشان دهند و اگر چنین نکنند روشن است که قادر نیستند از تحلیل های ژورنالیستی که تا دلتان

در جهان امروز ما نظام امپریالیستی حاکم است که در آن امپریالیست های کشور های متروپل با سلب استقلال اکثریت عظیمی از مردم جهان بر حیات و هستی آنان اعمال سلطه می کنند. منابع و ثروت های طبیعی جوامع تحت سلطه را غارت می کنند و از قبل استثمار نیروی کار این جوامع سودهای کلانی می برند. واضح است که موقعیت اقتصادی و سیاسی این دو قطب قابل مقایسه نمی باشد. وقتی که از وابستگی اقتصاد جامعه تحت سلطه به امپریالیسم سخن می گوئیم مرادمان این است که جهت حرکت اقتصاد این جامعه را نه قانونمندی های درونی و نیاز ها و توانائی های درونی آن جامعه بلکه منافع و مصالح امپریالیستهاست که تعیین می کند.

احساسات ضد امپریالیستی و باورهای نادرست مذهبی توده ها، البته در غیبت وجود یک رهبری انقلابی قدرتمند کمونیستی در جامعه، دستگاه سرکوب خود را شکل داد و گام به گام و منطقه به منطقه به مبارزات مردم یورش برد. در ابتدا سردمداران جمهوری اسلامی فکر می کردند با تکیه بر مذهب کار هایشان را پیش می برند اما هشیاری مردم ما که می دیدند مطالباتشان علیرغم انقلابی که صورت گرفته بی پاسخ مانده است از یک طرف و شکست نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از جنبش مسلحانه خلق کرد از طرف دیگر، به سردمداران رژیم نشان داد که باید به "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" دست بزنند تا امکان سرکوب بیشتر مبارزات و مطالبات مردم را به دست آورند. درست در چنین شرایطی بود که اشغال سفارت آمریکا توسط به اصطلاح دانشجویان خط امام در ۱۳ آبان سال ۵۸ تدارک دیده شد. رویدادی که خمینی آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید. خوب در شرایطی که دولت آمریکا می دید با انقلابی مواجه است که مردم بپا خاسته در آن پس از فرار شاه شعار می دهند "بعد از شاه نوبت آمریکاست" منطقی بود که رژیم جدید بر عکس رژیم شاه نه تنها معروف به وابستگی به آمریکا نباشد بلکه بر علیه آن شعار هم بدهد تا بتواند در عمل با فریب مردم همان نظام وابسته و همان سلطه چهنمی را حفظ و از گزند مبارزات توده ها مصون نگه دارد. به خصوص که تجربه سیاست های مکارانه نو استعماری به آمریکائی ها نشان داده بود که بهترین راه مبارزه با یک جنبش ضد امپریالیستی در یک کشور تحت سلطه آنست که نیروی سرکوبگر، خود شعار های ضد امپریالیستی سر داده و ماهیت خود را به این وسیله از چشم مردم پنهان سازد. اتخاذ چنین تاکتیکی در ایران امکان فریبکاری بزرگی به سران جمهوری اسلامی می داد و در همان حال به آمریکا هم امکان می داد تا با نقش آفرینی فعال این رژیم سیاستهای خود را تحت نام اسلام نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه

خواهیم فهمید که چه مصالحی باعث شده که این رژیم صبح تا شب بر علیه آمریکا شعار دهد ولی در عمل خط وی را پیش ببرد. یعنی همواره روابط آنها بر اساس پرخاشگری در ظاهر و همکاری در خفا باشد.

اما جمهوری اسلامی در چه شرایطی شکل گرفت. می دانیم که جمهوری اسلامی در بستر انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و جهت سرکوب این انقلاب به قدرت رسید. مذاکرات بازرگان و بهشتی و موسوی اردبیلی با دیپلماتهای آمریکا از جمله سولیوان آخرین سفیر آمریکا در زمان شاه و همچنین مذاکرات خمینی و اطرافیانش از جمله امثال قطب زاده و بنی صدر و یزدی در لوفل لوشاتو با رمزی کلارک و ماموران آمریکائی و نامه خمینی به کارتر، امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. کسانی که در این سری مذاکرات حضور داشته اند در خاطراتشان اعتراف کرده اند که برای رسیدن به قدرت به خواستهای آمریکا تن داده اند. در شرایط ملتهب انقلاب و حضور توده های میلیونی در صحنه، برای آمریکا حفظ مناسبات اقتصادی حاکم (سیستم سرمایه داری وابسته) که بوروکراسی و "ارتش شاهنشاهی" در حفظ آن می کوشیدند و تداوم صدور نفت و همچنین سرکوب کمونیستها و آزادیخواهان، مسئله اصلی بود. به همین دلیل هم سرکوب انقلاب به نام انقلاب و با تکیه بر مذهب در دستور کار قرار گرفت. در عین حال بر اساس نظر برژینسکی مشاور شورای امنیت ملی در دوران کارتر، در آن زمان برنامه آمریکائی ها این بود که برای محاصره شوروی "کمر بند سبز"ی در اطراف آن کشور شکل دهند و پیشروی های آن قدرت در افغانستان را هم سد کنند که همه این کار ها در لفافه اسلام و با تکیه بر اسلام انجام شدنی بود. خمینی و دار و دسته اش هم می توانستند این وظیفه و هم وظیفه سرکوب توده های انقلابی در ایران را انجام دهند. همچنین این اسلام آمریکائی که خود را به دروغ ضد امپریالیست هم جا می زد بهترین وسیله برای ایزوله کردن کمونیستها و نیرو های انقلابی در جنبش های ضد امپریالیستی و مردمی در خاورمیانه بود. در این چهار "آلترناتیوها"ی موجود بر روی میز مذاکرات بین چهار قدرت امپریالیستی آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان، ایفای این نقش به عهده جمهوری اسلامی گذاشته شد. کسانی که وظیفه سرکوب چنین انقلاب بزرگی را بر دوش داشتند چاره ای جز این نداشتند که مردم بپاخاسته را فریب دهند و چنین جلوه دهند که مردم "پیروز" شده اند. به همین دلیل هم خمینی و دارو دسته اش به همین منظور با تکیه بر احساسات مذهبی مردم و خشم ضد امپریالیستی آنها بر موج اعتراض مردم سوار شدند تا انقلاب آنها را نابود سازند. همه ما هم شاهد بودیم که این رژیم چطور با سوء استفاده از

این چارچوب ساختاری قرار گرفته اند و استقلال سیاسی موید استقلال از این ساختار نیست و نمی تواند باشد؟ پاسخ: مطالعه این سؤال نشان می دهد که پرسشگر بر واقعیت وجودی عصر سرمایه داری جهانی که آنرا امپریالیسم هم می نامد، به نوعی اذعان می کند. اما وی بجای قبول استنتاجات منطقی و عینی ناشی از این تحلیل، می کوشد واقعیت وابستگی اقتصاد کشور های تحت سلطه به امپریالیسم را انکار کند و چنین جلوه دهد که به دلیل سلطه سرمایه جهانی و احتمالا نقش "بازار جهانی"، همه اقتصاد ها با هم در ارتباط و به هم وابسته اند و گریزی از این امر وجود ندارد. به این ترتیب با تلاش برای "وابسته" نشان دادن همه کشور ها به همدیگر، در این پرسش تفاوت ماهوی کشورهای متروپل و تحت سلطه در نظام امپریالیستی جهانی انکار می گردد. در حالیکه بحث بر سر صرف وجود ارتباط ها و پیوستگی های اقتصادی کشور ها در نظام امپریالیستی جهانی نیست؛ این امری رایج و واقعیتی انکار ناپذیر است. اتفاقا بر اساس چنین دیدگاهی است که گاه ادعا می شود که آمریکا هم به چین وابسته است و یا فرانسه امپریالیست را کشوری که به آمریکا وابسته است قلمداد می کنند! آری، به این مفهوم در واقع همه به هم مربوط اند! در حالی که بحث بر سر وابستگی یک بخش از کشور های جهان سرمایه داری به بخش دیگر آن می باشد.

متاسفانه شیوه نگرشی که در پشت این پرسش نهفته است متوجه این واقعیت نیست که در جهان امروز ما نظام امپریالیستی ای حاکم است که در آن امپریالیست های کشور های متروپل با سلب استقلال اکثریت عظیمی از مردم جهان بر حیات و هستی آنان اعمال سلطه می کنند. منابع و ثروت های طبیعی جوامع تحت سلطه خود را غارت می کنند و از قبل استثمار وحشیانه نیروی کار این جوامع سودهای کلانی می برند. واضح است که موقعیت اقتصادی و سیاسی این دو قطب با یکدیگر قابل مقایسه نمی باشد. وقتی که از وابستگی اقتصاد جامعه تحت سلطه به امپریالیسم سخن می گوئیم مرادمان این است که جهت حرکت اقتصاد این جامعه را نه قانون مندی های درونی و نیاز ها و توانائی های درونی خود آن جامعه بلکه منافع و مصالح امپریالیست هاست که تعیین می کند.

از سوی دیگر مطابق منطق این سؤال گویا جهانی شدن یا گلوبالیزاسیون که در شرایط امپریالیسم ابعاد هر چه گسترده تری هم یافته ماهیت امپریالیسم را تغییر داده است. بر این اساس چنین جلوه داده می شود که مثل اینکه هیچ فرقی بین بنگلادش و مصر با آمریکا و انگلستان و فرانسه یعنی بین کشورهای متروپل و کشورهای تحت سلطه وجود ندارد. اتفاقا تفاوتی ماهوی این دو دسته کشورها را از

علاوه بر همه سودهایی که از کار اندازی پروژه اتمی نصیب کمپانی های امپریالیستی شده، این پروژه به امپریالیستها امکان داده که به بهانه آن به خیلی از کشور های منطقه تاسیسات هسته ای بفروشند و با دستاویز قرار دادن خطر جمهوری اسلامی اتمی، میلیاردها دلار اسلحه به منطقه سراریز کنند تا در شرایط بحران عمومی اقتصادی خود امکان تنفس پیدا کنند و در عین حال با این تحریمها در بازار نفت مانور دهند و میلیاردها دلار به جیب بزنند. تازه مواردی که ذکر شد همه سودی نیست که این پروژه برای امپریالیستها به ارمغان آورده است. به روشنی می توان فهمید که ضرورت پرداختن به این پروژه را نه منافع ملی بلکه مصالح امپریالیستها تعیین کرده است.

بدست انحصارات و قدرتهای امپریالیستی، "پاکسازی" درون زندانها را به راه انداختن و هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرد و بعد هم در چهارچوب خط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دوران به اصطلاح سازندگی را راه انداخت و با یورش هر چه شدیدتر به هستی و کار توده ها، شیره از جان مردم کشید. سیاستی که انعکاس اش را در شورش های توده های رنج دیده در مشهد، قزوین، اسلام شهر و غیره شاهد بودیم. بعد هم زمانی که حدت و شدت استثمار و چپاول، جامعه را به سوی به قول حجاریان "جنگ چریکی" برد و قتل ها و ترور های خارج از کشور از جمله جنایت رستوران میکونوس، رژیم را در منگنه قرار داد و وی را شدیداً در روابط دیپلماتیک منزوی نمود، "پروژه کلان اصلاحات" را راه انداختند و با خاتمی تا مدتی مردم فریبی کردند و یار و مددکار آمریکا در حمله به افغانستان و عراق شدند. بنابراین هیچ روزی در زندگی این رژیم نیست که ما شاهد خوش رقصی اش برای امپریالیستها نبوده باشیم و پیگری اش در پیشبرد خطوط دیکته شده از سوی آنها را به عینه ندیده باشیم. اما علیرغم همه این واقعیات تا رویداد جدیدی به وجود می آید و رسانه های ارتجاعی تبلیغات فریبکارانه راه می اندازند، فورا کسانی که چشمی برای دیدن واقعیات ندارند، کوتاه بینانه همه واقعیات مربوط به خوش خدمتی های جمهوری اسلامی برای امپریالیست ها را کنار گذاشته و از "استقلال" این رژیم دم زده و بر این اساس به خیال خودشان به تحلیل رویداد جدید می پردازند و چند مطلب علیه سیاستهای ضد مردمی رژیم را هم چاشنی تحلیل های غیر واقعی شان می کنند.

سوال: اگر منظورمان از وابستگی، وابستگی ساختاری به بنیادهای اقتصادی سرمایه جهانی (امپریالیسم) باشد در این مورد ممیزه ای بین ایران و هیچ جامعه دیگری نیست چرا که با پذیرش وجود و حضور در عصر ارکانایز سرمایه جهانی (امپریالیسم) تمامی جوامع در

بخواهد در "بازار جهانی" رسانه ها موجود هستند گامی فرار تر بگذارند. آنهایی که از همان گام اول تحلیل خود برای جمهوری اسلامی هویت مستقل قائل می شوند و قادر به درک وابستگی این رژیم به امپریالیسم نیستند کارشان روشن است چون از همان ابتدا رابطه خودشان را با واقعیت قطع کرده و تحلیل هایشان ذهنی از آب در می آید. جمهوری اسلامی علیرغم همه فراز و نشیب هایی که در طول عمر طولانی و نکبت بار خود داشته، باز هم جمهوری اسلامی است و گذشت زمان تغییری در ماهیت آن نداده است. این همان رژیم صد در صد وابسته به امپریالیسم، مجری منافع و سیاستهای امپریالیستی و علیه منافع و مصالح کارگران و توده های ستمدیده ماست که تنها با اعمال زور و گسترش خفقان قادر به بقا خود می باشد. این همان رژیمی است که در ۳۴ سال گذشته در تمام تنگناهای طول حیات ننگین خود با برخورداری از حمایت قدرتهای امپریالیستی موفق به حفظ موجودیت خود شده است.

اتفاقا بر عکس منظور چنین سؤال کننده ای، چریکهای فدائی خلق ایران همواره از واقعیت حرکت کرده و همه تحولات واقعی اتفاق افتاده در صحنه سیاست جهانی را در تحلیل های خود به حساب آورده و پاسخ می دهند. ما در نشریات سازمان خود به کرات گره گاه هایی که جمهوری اسلامی با آنها مواجه شده و تغییراتی که در سیاست هایش رخ داده را تحلیل و بطور مستند با برجستگی نشان داده ایم. در سطور بالا نیز در پاسخ به پرسش های قبلی نشان داده شد که جمهوری اسلامی به مثابه رژیمی وابسته در چه خطی تاکنون پیش رفته است. وقتی که منافع و مصالح امپریالیسم حکم می کرد انقلاب ایران سرکوب شود این رژیم از هیچ ددمنشی و جنایتی در سرکوب مبارزات مردم کوتاهی نکرد که یکی از جلوه هایش کشتار های ددمنشانه دهه ۶۰ می باشد. زمانی که منافع امپریالیستها جنگ با عراق را در دستور کار قرار داد سردمداران جمهوری اسلامی برای پایان جنگ به کمتر از "رفع فتنه از عالم" راضی نبودند و آنقدر بر طبل جنگ کوبیدند که این جنگ بی حاصل هشت سال در جهت منافع اربابانشان تداوم یافت. جنگی که به اعتبار قربانی شدن میلیونها جوان ایرانی و عراقی و خالی شدن خزانه هر دو کشور جیب انحصارات امپریالیستی را پر کرد و حضور نظامی آمریکا در منطقه را گسترش بخشیده و توجیه نمود. بعد هم که خمینی طی یک "نرمش قهرمانانه"، "جام زهر" را سر کشید و برغم تمام ادعاهای قبلی در توجیه ضرورت ادامه جنگ تا "پیروزی"، جنگ پایان یافت. این رژیم حتی یک روز هم به مردم اجازه نداد که خستگی و کوفتگی هشت سال جنگ را از تنششان بیرون کنند و در آرامش نفسی بکشند. دیدیم که چگونه فورا در جهت تامین شرایط "بازسازی" پس از جنگ

شده، این پروژه به امپریالیستها امکان داده که به بهانه آن به خیلی از کشور های منطقه تاسیسات هسته ای بفروشند و با دستاویز قرار دادن خطر جمهوری اسلامی اتمی، میلیاردها دلار اسلحه به منطقه سراریز کنند تا در شرایط بحران عمومی اقتصادی خود امکان تنفس پیدا کنند و در عین حال با این تحریم ها در بازار نفت مانور دهند و میلیاردها دلار به جیب بزنند. تازه این مواردی که ذکر شد همه سودی نیست که این پروژه ضد ملی برای امپریالیستها به ارمغان آورده است. بنابراین به روشنی می توان فهمید و تاکید کرد که ضرورت پرداختن به این پروژه را نه نیاز ها و منافع ملی بلکه مصالح امپریالیستها تعیین کرده است. به همین دلیل هم تحریم ها که با دستاویز پروژه هسته ای اعمال شده، خود یکی از سیاستهایی ست که بیانگر وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم می باشد و نه انعکاسی از هویت مستقل این رژیم. در ضمن نباید فراموش نمود که در نظام جهانی امپریالیستی و در شرایطی که امپریالیسم آمریکا حرف آخر را می زند تقسیم کار و وظایف را منافع و مصالح آنها تعیین می کند و در این تقسیم کار نقش و وظایفی که به جمهوری اسلامی داده شده است، طبیعتا با نقش و وظایف عربستان و کویت متفاوت می باشد. اما هر دو آنها به شکل های مختلف منافع امپریالیستها را تامین می کنند. می توان دید که شکل سیاستها و عملکرد جمهوری اسلامی و منافع و سودآوری اجرای این سیاستها برای امپریالیستها به هیچ وجه قابل مقایسه با خیلی از کشورهای وابسته دیگر نبوده و نیست.

سوال: جمهوری اسلامی همچون رژیم سوریه تولید دوران جنگ سرد هستند. و به همین دلیل هم به چموشی و سرکشی و قدرتمداری در منطقه می پردازند. و در چهارچوب "طرح بزرگ خاورمیانه" در واقع اسد و رژیم ایران، آخرین حلقه های تغییر برای آدایته شدن می باشند و یا آدایته می شوند و یا می روند؟

پاسخ: اینکه رژیم در زمانی شکل گرفته که جهان بین دو ابر قدرت تقسیم شده بود و در همه جا از "جهان دو قطبی" بحث می شد و روابط این دو قدرت را هم تحت عنوان "جنگ سرد" تعریف می کردند چه ربطی به ماهیت رژیم و وابسته بودن و یا نبودنش دارد. بالاخره این رژیم صرف نظر از مقطع زمانی ای که به قدرت رسیده شده، وابسته هست یا نیست؟ اگر فکر می کنید که وابسته نیست باید دلایل مشخص خود را بیان کنید. ما دلائل وابستگی این رژیم به امپریالیستها را با استناد به فاکت های بسیار تاکنون نشان داده ایم. ولی اگر فکر می کنید وابسته است اما چون دوران جنگ سرد تمام شده به "سرکشی" برخاسته که باز هم اشتباه می کنید چون با فروپاشی شوروی سابق و پایان دوران جنگ سرد، قطب مقابل که این رژیم به آن

تحریم کردن جمهوری اسلامی نتیجه استقلال و عدم وابستگی اش نیست بلکه برعکس یکی از جلوه های وابستگی رژیم می باشد. سودآوری این تحریم ها برای امپریالیستها غیر قابل انکار است. اما قبل از پرداختن به این موضوع لازم است تاکید کنیم که در نظام جهانی امپریالیستی که ایران هم یکی از اجزای ارگانیک آن می باشد هر کشوری بنا به شرایط اقتصادی و موقعیت جغرافیائی اش نقش و وظایف مختلفی را بر عهده دارد. بنابراین نمی توان با تکیه بر عدم مشابهت های دو کشور حکم داد که یکی وابسته است و دیگری مستقل. مثلا بحرین و عربستان هر دو کشور های وابسته هستند اما عملکرد شان برای نظام امپریالیستی کاملا متفاوت و سودآوریشان هم فرق می کند.

خود سنوآل کنیم که آیا اگر جمهوری اسلامی رژیمی مستقل بود و سیاست هایش را مصالح و منافع ملی ایران تعیین می کرد چنین پروژه ای را دنبال می کرد؟ در شرایطی که ایران بر روی دریائی از نفت قرار گرفته و دومین منابع گازی جهان را دارا می باشد این چه رژیم مستقلی است که منابع مالی کشور را صرف پروژه هسته ای نموده که انرژی حاصل از آن گرانتر از سوخت فسیلی است! سوختی که به وفور در اختیار دارد. تازه باید دید که هزینه های میلیاردی برای تعقیب چنین پروژه ضد ملی به جیب چه کسانی سرازیر شده است؟ آنهم در شرایطی که هزینه ای که این پروژه برای اقتصاد کشور و بودجه دولت تاکنون در بر داشته باعث شده که حتی امکان پرداختن به گسترش صنعت نفت و گاز خود را هم تا حدی از دست بدهد. برای نمونه قطر تا کنون میلیونها دلار از منابع نفتی مشترک اش با ایران برداشت کرده ولی جمهوری اسلامی در زمینه بهره برداری از این منابع تا به حال هیچ اقدامی نکرده و در عمل، اموالی که در واقع متعلق به کارگران و خلق های تحت ستم ماست را به جیب برخی از سگان زنجیری امپریالیسم در منطقه یعنی حاکمین قطر ریخته که از آن طریق صرف پیشبرد و تغذیه و تسلیح دار و دسته های تروریستی و سیا ساخته در سراسر خاورمیانه می گردد. از سوی دیگر در شرایطی که سردمداران رژیم مدعی هستند که به دنبال تهیه بمب اتمی نمی باشند و خامنه ای هم علیه ساختن بمب اتم به اصطلاح "فتوا" صادر کرده چرا باید امکانات کشور را در این حد صرف پروژه ای کنند که چندین برابر ارزش خود برایشان خرج برداشته و به بهانه آن هم بار ها تحریم شده و الان هم به جایی رسیده اند که حتی از امکان فروش نفت یعنی اصلی ترین کالای صادراتی شان هم بازمانده و بالاجبار به فکر "ترمش قهرمانانه" افتاده اند. اگر رژیمی ذره ای هویت مستقل و ملی داشت دنبال پروژه ای نمی رفت که جز ضرر نتیجه ای برایش نداشته است. علاوه بر همه سودهایی که از کار اندازی این پروژه نصیب کمپانی های امپریالیستی

هم جدا می کند که غیر قابل انکار می باشد. بنابراین نمی توان با ادعای جهانی سازی و یا گلوبالیزاسیون بر واقعیت وابستگی و سیستم "ستمگری مستعمراتی" (امروز در شکل نو مستعمره) مشتکی کشور های قدرتمند بر بقیه جهان پرده کشید و چنین جلوه داد که چون همه کشور ها در سیستم جهانی واحدی قرار گرفته اند پس بحث وابستگی معنای خود را از دست داده است.

سوال: اگر رژیم وابسته است پس چرا آنرا تحریم می کنند و مثل عربستان و کویت با آن برخورد نمی کنند که سودآوری اش هم بیشتر است؟

پاسخ: تحریم کردن جمهوری اسلامی نتیجه استقلال و عدم وابستگی اش نیست بلکه برعکس یکی از جلوه های وابستگی رژیم می باشد. مهمتر از آن سودآوری این تحریم ها برای امپریالیست ها غیر قابل انکار است. اما قبل از پرداختن به این موضوع لازم است تاکید کنیم که در نظام جهانی امپریالیستی که ایران هم یکی از اجزای ارگانیک آن می باشد هر کشوری بنا به شرایط اقتصادی و موقعیت جغرافیائی اش نقش و وظایف مختلفی را بر عهده دارد. بنابراین نمی توان با تکیه بر عدم مشابهت های دو کشور حکم داد که یکی وابسته است و دیگری مستقل. مثلا بحرین و عربستان هر دو کشور های وابسته ای هستند اما عملکرد شان برای نظام امپریالیستی کاملا متفاوت و سودآوری شان هم فرق می کند. یکی اقتصاد و جمعیت محدود و در نتیجه بازار کوچکی دارد در حالیکه دیگری جمعیت و بازار وسیع تر و ذخائر انرژی فراوانی در اختیار دارد و به همین دلیل هم سودآوری آنها علیرغم وابستگی هر دو متفاوت است. ممکن است برای قدرتهای امپریالیستی منابع انرژی یکی حیاتی باشد و موقعیت جغرافیائی دیگری که به آنها امکان می دهد همچون پایگاهی برای نیرو های نظامی خود از آن سود جویند. حتی ممکن است از یکی سالانه میلیاردها دلار سود ببرند اما به دیگری سالانه به نوعی کمک هم بکنند. بنابراین تفاوت های کشور های وابسته را باید در چهارچوب تقسیم کار و وظایفی که منافع امپریالیستها تعیین کننده آن می باشد دید.

حال بگذارید کمی هم در مورد این تحریم ها صحبت کنیم که از قرار از نظر این سنوآل کننده بیانگر مخالفت جمهوری اسلامی با امپریالیستها و عدم وابستگی این رژیم می باشد. به تحریم های مستقل آمریکا که از بعد از میضحکه اشغال سفارت اعمال شد در پاسخ به یکی از پرسشها قبلا اشاره کردم که در طول چند ماه به ممنوعیت صادرات کالاهای و معاملات مالی ارتقاء یافت. حال بگذارید به پروژه هسته ای رژیم که تحریم های کمر شکن کنونی در رابطه با آن رخ داده بپردازیم و از

راحتی از آن چشم ببوشند. اسلام سیاسی ای که البته جمهوری اسلامی یکی از اولین تجسم های آن و به قول خودشان "ام القرای" آن می باشد. به همین دلیل هم علیرغم همه تبلیغاتی که در این زمینه به گوش می رسد در واقعیت سیاست رسمی امپریالیستها هیچگاه تاکنون تغییر رژیم نبوده است. بنابراین بخشی از تبلیغاتی که حول این مسئله انجام می شود بیشتر جهت نشان دادن "جدیت" قدرتهای بزرگ در مخالفتشان با مثلا پروژه هسته ای جمهوری اسلامی می باشد. از سوی دیگر نباید فراموش نمود که حتی در زمان ریاست جمهوری بوش (رئیس جمهور سابق آمریکا) که به نسبت امروز از این گزینه خیلی بیشتر صحبت می شد و رویش تبلیغ می شد و خیلی از تحلیلگران قدرتهای امپریالیستی و رسانه های آنها هم هر روز از ضرورت تغییر رژیم یا همان "رژیم چنج" سخن می گفتند هم دیدیم که چنین گزینه ای هیچ وقت به وقوع نپیوست.

البته این هم واقعیتی غیر قابل انکار است که در آمریکا گرایشات و اتاق های فکری وجود دارند که علنا از این گزینه دفاع کرده و خواهان عملی شدن آن می باشند چرا که برای غلبه بر بحران اقتصادی عمیقی که آمریکا را فرا گرفته، گسترش حضور نظامی و حتی تجزیه کشور های منطقه را مصلحت امروز آمریکا تبلیغ می کنند. اما اگر بحث بر سر سیاست رسمی باشد فعلا این گزینه صرفا به عنوان چماقی بر بالای سر رژیم و وسیله ای برای فضا سازی جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیستی می باشد.

در مورد تبلیغات و هیاهو های دولت اسرائیل مبنی بر حمله به ایران هم بگذارید تاکید کنم که اولاً اسرائیل بدون اجازه آمریکا هر گز وارد چنین معادلاتی نمی شود. ثانياً اسرائیل اگر بخواهد به کشوری حمله کند آنرا تبلیغ نمی کند بلکه همانند نمونه های عراق و سوریه و لبنان به آن عمل می کند. بنابراین همه این هیاهو ها نشان می دهد که دولت اسرائیل دارد نقشی را بازی می کند که مصالح درونی و نیاز های قدرتهای بزرگ ایجاب می کند.

اند حرکت کرده است. در مورد منطقه هم که این رژیم با اسلام سیاسی اش در همه جا وسیله گسترش سلطه امپریالیسم بوده است. همه اینها نشان می دهند که جمهوری اسلامی از روز اول شکل گیریش با خطوط دیکته شده از سوی امپریالیستها "آداپته" بوده و هنوز هم هست. کسانی که این واقعیت را انکار می کنند هیچ فاکت مشخص و قابل اتکاء ارائه نمی دهند.

سوال: آمریکا حتی الان هم که در حال مذاکره با جمهوری اسلامی است از اینکه همه گزینه ها روی میز است سخن می گوید و اسرائیل هم ضمن اینکه علنا هر روز مخالفت خود را با این مذاکرات اعلام می کند آشکارا همین تر را تبلیغ می کند و می گوید که اگر لازم باشد به تنهایی تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار می دهد شما "گزینه نظامی" را چقدر جدی می بینید؟

پاسخ: قبل از هر چیز بگذارید تاکید کنم که ما همواره تاکید کرده ایم که امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خودش را با سرنوشت رژیم های وابسته به خود گره نمی زند. آنچه برای امپریالیستها اساسی و دائمی ست حفظ سلطه جابرانه و منافع آزمندانه شان می باشد. بنابراین همانطور که تجربه تاکنون نشان داده هر گاه قدرتهای امپریالیستی احساس کنند که حفظ رژیمی که تا دیروز در جهت منافعشان فعالیت می کرد به هر دلیلی دیگر با منافعشان انطباق ندارد، لحظه ای در برداشتن آن درنگ نمی کنند. در تجربه عراق و لیبی هم دیدیم که بنا به استراتژی جدید آمریکا، که بر اساس طلب سهم شیر در کشورهای تحت سلطه به ضرر امپریالیست های دیگر طرح ریزی شده، آمریکا و متحدین غربی اش علیرغم همه خوش خدمتی های صدام و قذافی به حمله نظامی به آن کشورها متوسل شدند.

اما، بررسی صحنه سیاسی ایران و منطقه نشان می دهد که امپریالیستها بیش از آنچه که خیلی ها ساده اندیشانه فکر می کنند و تبلیغ می کنند روی اسلام سرمایه گذاری کرده اند که بخواهند به

وابسته بود نه تنها تضعیف نشد بلکه حتی قدرت بیشتری هم پیدا نمود و وظایف بیشتری هم به این رژیم وابسته داد. بنابراین بر چه اساسی و با استناد به چه عواملی می توان مدعی شد با پایان "دوران جنگ سرد" این رژیم هم فضای "چموشی" پیدا کرده است؟ مگر اینکه مدعی باشیم که جمهوری اسلامی به اردوگاه فرو ریخته شرق وابسته بوده و به دنبال خارج شدن ارباب از صحنه به قول معروف بی صاحب شده و شروع به "سرکشی" کرده است! که این ادعا هم با واقعیت انطباق ندارد.

مشکل شیوه نگرشی که در سنوآل فوق دیده می شود این است که متوجه نیست که جمهوری اسلامی چه حاصل دوران جنگ سرد باشد و چه دیروز از شکم مادرش زاده شده باشد و امروز یکی از اجزای "طرح خاورمیانه بزرگ" باشد، در هر حال دارای عملکرد هائی است که باید با بررسی مشخص آنها رأی به وابستگی یا عدم وابستگی آن داد. ما درست با یک بررسی کاملاً مشخص از عملکردهای این رژیم در طی ۳۴ سال گذشته قاطعانه جمهوری اسلامی را رژیم وابسته به امپریالیسم می نامیم. رژیم وابسته هم علی الاصول در خط و برنامه ای حرکت می کند که ارباب از پیش تعیین کرده است و به قول سنوآل کننده با خط ارباب "آداپته" می باشد. اما اگر کسی فکر می کند که رژیم آداپته بودنش را برای امپریالیسم از دست داده و به سرکشی برخاسته آنگاه قبل از هر چیز باید با فاکت های عینی روشن کند که اولاً در چه زمانی و به چه دلائلی این رژیم آداپته بوده؟ ثانياً از چه زمانی و چگونه آداپته بودنش را از دست داده و شروع به سرکشی نموده و نمود های مشخص این سرکشی ها چیست. روشن است که اگر چنین تفکری در این جهت تلاش کند می تواند متوجه شود که دارد خطی را که قدرتهای امپریالیستی از ابتدا در مقابل رژیم گذاشته اند و جمهوری اسلامی هم با همه وجود آنرا پیش برده است را به حساب "چموشی" و "سرکشی" آن می گذارد و به این وسیله وابستگی اش را انکار می کند. نگاهی به خود واقعیات نشان میدهد که در خود ایران در همه این سالهای طولانی جمهوری اسلامی در خطی که اربابانش تعیین کرده

به خاطر ه چریک فدایی خلق... از صفحه ۱۹

خدان، گوئی که عازم مسافرتی هستند، همبندی های خود را می بوسیدند و یا با سر دادن شعارهای حاوی ابراز ایمان خود به پیروزی از آنها خداحافظی کرده و می رفتند. اکنون، نام سوزان نیکزاد، ناهید مجدی، سیما دریائی را به یاد دارم. دو عزیز اول از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - اقلیت و سیما دریائی در ارتباط با چریکهای فدائی خلق قرار داشت. سوزان در آبان و ناهید و سیما در آذر سال ۶۰ اعدام شدند." (نقل از صفحات ۴۰۱ و ۴۵۶)

چریک فدایی خلق رفیق سیما دریائی با آغوش باز، مُردن در راه تحقق آرمان های انقلابی پرولتاریا را پذیرا شد و با مرگ پُر افتخارش پرچم خونین چریک های فدایی خلق را رنگین تر ساخت. در وصیت نامه کوتاهی که او برای خانواده اش فرستاده این جملات با برجستگی می درخشند: "هرآنچه گفتم درست بود و برایش ایستاده ام"، "ستاره ای بودم که خاموش نگشتم".

باشد که یاد رفیق سیما را با ادامه راه سرخ اش زنده نگه داریم.

بینی " مثل فتاپور و نگهدار و ... باعث شده بود که در زمان مهاجرت این دارو دسته به آن کشور ، مطابق اسناد و شواهد و اعترافات افرادی که در ارتباط با این سازمان بودند حتی روابط تنگاتنگی بین سازمان جاسوسی شوروی (KGB) با افراد این دارو دسته برقرار گردد. بنابراین با فروپاشی شوروی سابق و تهاجم ایدئولوژیک قدرتهای غربی به طرفداران سابق این اردوگاه و بر این اساس به هر نیروی چپ، اکثریتی ها مثل خیلی از احزاب و گروه های وابسته به شوروی تلاش کردند تا "ریل" عوض کنند و تا حد ممکن خود را به "تنها ابرقدرت" موجود نزدیک کنند تا شاید جای خالی ارباب قبلی را به نوعی پر نمایند. اعمالی از قبیل نامه نوشتن برای رئیس جمهور آمریکا و التماس کسب حمایت از "قدرت برتر جهان" درست در این راستا صورت می گرفت و در تداوم همین سیاست است که امروز اکثریتی ها می کوشند هیچ موردی از "اسائه ادب" به "تنها ابرقدرت" موجود در پرونده شان وجود نداشته باشد. آنها چنین می کنند تا از جمله به فضائی که رسانه های امپریالیستی در اختیار آنها قرار می دهند صدمه ای وارد نشود. به همین دلیل هم هست که امروز و بعد از گذشت این همه سال فتاپور به فکر "تصحیح" تاریخ افتاده است. او می خواهد به آمریکائی ها نشان دهد که سازمانی که آنها پس از قیام بهمن به آن تکیه زده بودند و هم اسم با سازمانی بود که در دهه ۵۰ علیه امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا می جنگید، هیچ اقدامی علیه دولت آمریکا نکرده است و حتی چنین اقداماتی را هم محکوم می نماید. جالب است که جناب فتاپور درست با همان انگیزه ای حمله به سفارت آمریکا از سوی هواداران چریکهای فدائی را دروغ می خواند که مجاهدین کنونی از عملیات آن سالهایشان علیه مستشاران آمریکائی تبری می جویند!

اجازه بدهید تا بررسی بیشتر این مصلحت را به فرصت دیگری موکول کنم و باز گردم به گفتگوی فتاپور با "کار آنلاین" که به بهانه مصاحبه خبرگزاری مهر با یعقوب توکلی و سلیمی نمین در رابطه با حمله چریکهای فدائی به سفارت آمریکا در بهمن ۵۷ صورت گرفته است.

در این گفتگو فتاپور آسمان و ریسمان را به هم می بافت تا چنین اتهام سنگینی را از سابقه خود و سازمان اکثریت پاک سازد. جالب است که وی در این آسمان و ریسمان به هم بافتن ها به توجیهاتی متوسل می شود و به اصطلاح استدلالاتی ارائه می دهد که انسان از این همه توانائی در دروغ گوئی و دروغ بافی حیرت زده می گردد. در این گفتگو فتاپور خود را به عنوان کسی که مسئول "ستاد سازمان

حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷

و یک تحریف تاریخی! فریبرز سنجر



صحنه هایی از اشغال سفارت آمریکا در تهران توسط هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق به تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

هواداران چریکهای فدائی خلق را دروغی که از بس "تکرار شده" به امری "بدیهی" و "پذیرفته شده" تبدیل شده معرفی کرده و در جعلیات خود تا آنجا پیش می رود که آنرا به "کمیتة ها" و یا "نیرو های وابسته به رژیم" نسبت می دهد که منظور رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

از آنجا که ممکن است برای کسانی که فتاپور را از نزدیک می شناسند چنین برداشت شود که وی همچون خیلی از موارد دیگر از سر بی اطلاعی چنین می گوید تا بر اساس عادت همیشگی اش نشان دهد که از همه چیز اطلاع داشته و دارد، لازم است تاکید کنم که اتفاقا ایشان در مصاحبه ای که به همین مناسبت توسط "کار آنلاین" با ایشان ترتیب داده است می گوید که: **"من در همان زمان فیلمی دیدم که از تلویزیون پخش شد و در این فیلم چند جوان که مسلسل در دست داشتند دیده میشدند که بازوبندی به بازو داشتند که روی آن نوشته شده بود چریکهای فدایی خلق."** بنابراین ایشان با اینکه فیلم یورش هواداران سازمان به سفارت آمریکا را هم دیده، تصمیم گرفته تا آنرا انکار کند! و بدتر این عمل مبارزاتی را به "نیرو های وابسته به رژیم" نسبت می دهد. ایا همین واقعیت یعنی پا گذاردن آگاهانه روی حقیقت از سوی فتاپور نشان نمی دهد که آن مصلحت هائی که چنین تکذیبی را الزامی ساخته از چه اهمیت حیاتی برای نامبرده و جریان ضد مردمی "اکثریت" برخوردار است؟

بگذارید قبل از اینکه به بقیه دلائل و در واقع توجیهات ایشان در این زمینه بپردازم اشاره ای به مصلحتی که به آن اشاره کردم بکنم.

واقعیت این است که تا قبل از فرو پاشی شوروی و "اردوگاه" منتسب به وی، شوروی کعبه آمال آقای فتاپور و سازمان اکثریت تلقی می شد. این شیفتگی به "سوسیالیسم واقعا موجود" برای انسانهای "واقع

حمله هواداران چریکهای فدائی خلق به سفارت آمریکا در تهران به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ یکی از ابتکارات انقلابیونی بود که با الهام و درس گیری از مبارزات قهرمانانه چریکهای فدائی خلق که با شناخت دشمن اصلی کارگران و زحمتکشان، سالها به طور مسلحانه علیه رژیم شاه و امپریالیستها مبارزه کرده بودند، درست سه روز بعد از قیام بهمن صورت گرفت. این واقعه تا کنون بارها چه در خاطرات کسانی که در آن حمله شرکت داشتند و چه به صورت توصیف و شرح واقعه در نشریات مختلف منعکس شده است. حتی افرادی چون دکتر یزدی از نزدیکان خمینی در آن زمان که بعدها وزیر خارجه دولت بازرگان شد به این رویداد اشاره و واقعیت آنرا مورد تأیید قرار داده است. واضح است این حمله به مثابه یک رویداد مهم در التهاب روزهای پس از قیام که بیانگر شناخت هواداران چریکهای فدائی خلق از آمریکا به مثابه بزرگترین حامی رژیم شاه و دشمن اصلی خلق های ایران بود مثل هر واقعه تاریخی دیگری مورد تحریف و تفسیر قرار گرفته و هر کجا که با مصالح و منافع اشخاص و نیرو هائی در تعارض قرار گرفته از تیغ تحریف در امان نمانده است. برای نمونه اخیرا ماشالله فتاپور از مسئولین سازمان ضد مردمی اکثریت در اظهاراتی که فاقد هر گونه سندیت و بار تاریخی است مدعی شده که این اقدام ربطی به هواداران چریکها نداشته است. نامبرده در این داستانسرانی تا آنجا پیش رفته که نه تنها انتساب این حرکت به چریکهای فدائی را "دروغ" می خواند بلکه حتی مدعی شده که: **"به نظر میرسید این حمله به ابتکار برخی کمیتة ها یا نیروهای وابسته به رژیم، سازمان داده شد ولی شاید به دلیل واکنش منفی مسئولان آنها ترجیح دادند که مسئولیت این اقدام را نپذیرند"**

به این ترتیب آقای فتاپور به دلیل مصلحت های کنونی خود و سازمانش یعنی جریان خیانتکار "اکثریت" یکی از اقدامات انقلابی

استبداد و عاملین سرکوب باشد و بر همین مبنا در سالهای قبل از انقلاب در زندان، عملیات سازمان مجاهدین علیه مستشاران آمریکایی را نادرست و تضعیف کننده مبارزه میدانستیم. در روزهای پس از انقلاب ما در حمله به پادگانها و ارگانهای وابسته به ساواک و دربار مشارکت داشتیم ولی حمله به سفارت آمریکا در چارچوب سیاست ما نبود.

به این ترتیب به ادعای آقای فتاپور در زندان شاه ایشان و هم فکراش نه تنها مخالف اعدام مستشاران آمریکا بوده اند بلکه این عملیات را "تضعیف کننده مبارزه" هم ارزیابی می کرده اند. تا به حال خیلی حرفها از اکثریتی ها و از شخص فتاپور شنیده شده که با واقعیت انطباق نداشته دروغ هایی که جزء دروغ های "به فرموده" رده بندی می شوند و کسی هم زیاد آنها را جدی تلقی نمی کند. اما این یکی واقعا شنیدنی است. و از قرار آقای فتاپور قصد دارد آنقدر آنها تکرار کند تا به قول خودش به امری "بدیهی" و "پذیرفته شده" تبدیل شود. اما این مورد هم مثل خیلی از موارد دیگر دروغ بی پایه ای بیش نیست. کسانی که با ایشان در زندان بوده و همفکر هم بوده اند و هنوز هم زنده اند می دانند و می توانند شهادت دهند که نه آن زمان چنین حرفی گفته میشد و نه مهمتر اساسا کسی جرات بیان چنین موضعی را در فضای مبارزاتی آن سالها داشت. در همان سالهایی که ایشان زندان بوده اند نویسنده این سطور هم در زندان شاه بوده است و در نتیجه می توانم با قاطعیت تاکید کنم که در آن زمان حتی طرفداران رفیق جزنی که نظرات ویژه خودش را داشتند و از تر نادرست "نبرد با دیکتاتوری شاه" دفاع می کردند و آنها شعار می "استراتژیک" قلمداد می نمودند هم چنین ادعائی را نکرده و نمی کردند، این فرد هم همینطور. در آن دوره زندان از سوی کسانی که با هر برداشتی خود را طرفدار سازمان چریکهای فدائی می دانستند، هرگز کسی حمله مجاهدین به مستشاران آمریکائی را "تضعیف کننده مبارزه" نمی دانست و اساساً چنین سخنی مطرح نبود و از هیچکس هم شنیده نشد. این درست است که در سالهای آخر سلطه شاه به تدریج جو مبارزاتی تغییر کرد و کسانی که تا دیروز از جنبش مسلحانه دفاع می کردند شروع به سخن گفتن بر علیه آن کردند؛ با اینحال در فضای آن سالها و در شرایطی که چریکهای فدائی خلق انقلاب ایران را انقلابی ضد امپریالیستی ارزیابی می کردند و تضاد عمده خود را با سلطه امپریالیستی که عمدتاً از کانال رژیم دیکتاتوری شاه اعمال می شد می دانستند چنین اراجیفی نمی توانست مطرح شود چرا که جز رسوائی حاصلی نداشت.

آقای فتاپور بهتر است به جای تاریخ سازی و دروغ جلوه دادن اعمال هواداران سازمان در آنروزها به خاطر داشته باشد که اساساً بدنه توده ای و عظیم سازمان چریکهای فدائی خلق که درست بخاطر مبارزه قاطع چریکها با دشمنان مردم که امپریالیسم آمریکا در رأس آن قرار داشت بسوی آن سازمان آمده بودند با حمله به سفارت آمریکا به یک حرکت کاملاً خود جوش دست زدند و کنترل تشکیلاتی بر حرکت آنان حاکم نبود. حرکات این توده بزرگ، خارج از کنترل معدودی قرار داشت که با دوز و کلک سکندار سازمان چریکهای فدائی خلق آنزمان شده و بعداً هم بخش بزرگی از آنها به پا بوس ارتجاع بردند. بنابراین اعمال این توده بزرگ چه درست و چه غلط تا حد زیادی در آغاز زیر کنترل این دار و دسته نبود.

دیکتاتوری را به خود می حسابند تا دل آمریکائی ها را به دست آورند. واقعیت این است که دارودسته فتاپور یعنی امثال فرخ نگهدار ها و طاهری پور ها و ... در آن زمان در واقع خط مشی ای نداشتند. آنها همچون حزب باد با باد حرکت می کردند و در جریان مذاکرات پنهانی با رهبران خائن حزب توده خط می گرفتند و اتفاق ادا و اطوار ها و مهمتر از همه "تشر" های خمینی بود که جهت گیری های سیاسی آنها را تعیین می کرد.

با اشغال سفارت آمریکا که چند ماه بعد بر اساس طرح ریزی دشمنان مردم رخ داد سازمان فتاپور همه نیرو هایش را برای سپاس گوئی از اشغال کنندگان به جلوی سفارت برد و اصلاً فراموش کرد که خط مشی اش نه مبارزه با آمریکا بلکه مبارزه با دیکتاتوری است! همان بالماسکه ای که نیرو های این جریان همراه با بقیه سازشکاران در طی آن فریاد می زدند: "دانشجوی خط امام افشاء کن افشاء کن". دردناکتر اینکه درست در شرایطی که خمینی به کشتار خلقها برخاسته بود و بساط دار بر پا نموده بود و عملاً به اعمال دیکتاتوری برخاسته بود همین فتاپور و سازمانش به جای مبارزه با "استبداد و عاملین سرکوب"، دیکتاتور تازه به قدرت رسیده و "عاملین سرکوب" را نادیده گرفته و همراه با آن رژیم علیه امپریالیسم و آمریکا شعار می دادند. در نشریه "کار" شان هم مدعی بودند که الان مبارزه با آمریکا عمده است!

از آنجا که تلاشهای واقعا مذبوحانه فتاپور در این گفتگو واقعا شنیدنی است بگذارید به یکی دیگر از توجیهات و یا به اصطلاح استدلالات وی هم اشاره کنم. فتاپور پس از اینکه برای انکار و تقبیح یورش به سفارت آمریکا توسط هواداران انقلابی سازمان برای خود و سازمانش "در آنروزها" خط مشی مبارزه با دیکتاتوری دست و پا کرد، می گوید: "ما بر اساس این خط مشی معتقد بودیم که مبارزه نیروهای سیاسی اساساً باید علیه

در تهران " بوده معرفی کره و می گوید: "در آنروزها خط مشی سیاسی ما مبارزه علیه دیکتاتوری بود".

خوب بیایید با هم ببینیم که "در آنروزها" یعنی بطور مشخص در روز ۲۵ بهمن سال ۵۷ که حمله به سفارت آمریکا رخ داده است، ایران و سازمان چریکهای فدائی در چه شرایطی قرار داشتند. روشن است که با قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن دیگر چیزی از رژیم سلطنت باقی نماند. در عین حال که با اوج گیری انقلاب و حتی قبل از قیام بهمن، شاه فرار را بر قرار ترجیح داده بود. پس در ۲۵ بهمن ۵۷ نه رژیم سلطنت بر سر کار بود و نه کسانیکه برای جانشینی وی تمرین می کردند هنوز وضع تثبیت شده داشتند که آنها را قادر به اعمال دیکتاتوری عریان نماید و یا دار و دسته فتاپور آنها را دیکتاتور معرفی کنند. در واقع چون دروغگو کم حافظه هم هست در این تاریخ سازی مصلحت جویانه فراموش شده که به خواننده گفته شود که شاه در "آنروزها" از صحنه خارج شده بود و خمینی هم هنوز جرات و امکان اعمال دیکتاتوری نداشت و اتفاقاً سازمانی که آقای فتاپور یکی از مسئولین آن بود به جای مبارزه با "دیکتاتوری" از "رهبری ضد امپریالیستی امام خمینی" پشتیبانی می کرد.

از سوی دیگر با سرنگونی دیکتاتوری سلطنت و از بین رفتن (هر چند موقتی) فضای اختناق سابق، سازمان چریکهای فدائی با اقبال وسیع توده ای مواجه شد. استقبالی که حتی در مخیله کسانی که در رهبری سازمان بعد از قیام قرار گرفتند هم نمی گنجید. همان رهبرانی که در جو "آنروزها" از "بهار آزادی" حرف می زدند و آنها تبلیغ می کردند و برایش هورا می کشیدند. اما در چنان شرایطی مردم از سازمان چریکهای فدائی خلق انتظار داشتند تا شرایط را برای آنها تحلیل کرده و سیر رویداد ها را برایشان ترسیم نماید و به آنها بگوید که چه بر سر انقلابشان آمده و الان که فضا باز شده چه باید بکنند تا به آرمانها و خواستههای متحقق نشده شان برسند. متأسفانه سازمان آن روز به دلیل نفوذ اپورتونیسم در رهبریش از پاسخ به این وظیفه باز ماند. امروز هم یکی از مسئولین آن زمان این سازمان خود اعتراف می کند که "خط مشی سیاسی" شان "مبارزه علیه دیکتاتوری" بوده است. دیکتاتوری ای که بدلیل اعمال قدرت خود بخودی توده های مسلح در خیابانها البته هنوز حضور مادی نداشته است. چون شاه از قدرت به زیر کشیده شده و دارو دسته خمینی را هم این جماعت در آن زمان دیکتاتور قلمداد نمی کردند. خود همین برخورد هم بار دیگر نشان می دهد که این دارو دسته "در آنروزها" اساساً خط مشی ای نداشتند و حالا ریاکارانه خط مشی مبارزه با

جوش دست زدند و کنترل تشکیلاتی بر حرکت آنان حاکم نبود. اعمال و حرکات این توده بزرگ، خارج از کنترل تعداد معدودی قرار داشت که با دوز و کلک و دروغ و ربا سکاندار سازمان چریکهای فدائی خلق آن زمان شده و بعداً هم بخش بزرگی از آن سازمان را به پا بوس ارتجاع بردند. بنابراین اعمال و حرکات این توده بزرگ چه درست و چه غلط تا حد زیادی و در آغاز زیر کنترل این دار و دسته نبود چون اگر بود با توجه به سیاستهای مماشات طلبانه و نقش ترمز کننده این دارو دسته در مبارزه هواداران و کارگران و زحمتکشان بر ضد دشمنانشان، با یقین می توان گفت که این دار و دسته بیش از آن تبهکاریهایی که علیه مبارزات مردم در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی کردند، مرتکب می شدند و بی شک خیلی زودتر از زمانی که رسوای عالم گشتند در میان مردم افشاء و رسوا می شدند.

هم از سوی سازمان ما در اختیار مجاهدین قرار گرفته بود و اساساً قرار بود در یک روز دو عملیات یکی از سوی مجاهدین و دیگری از سوی چریک های فدائی ها انجام شود که عملیات فدائی ها به دلایل تکنیکی عملی نشد ولی عملیات مجاهدین با موفقیت پیش رفت. واقعیت همکاری این دو سازمان در این مورد را می توانید با مراجعه به کتاب "بذرهای ماندگار" اثر رفیق اشرف دهقانی درصفحه ۹۶ مطالعه کنید.

آقای فتاپور بهتر است به جای تاریخ سازی و دروغ جلوه دادن اعمال هواداران سازمان در آن روز ها به خاطر داشته باشد که اساساً بدنه توده ای و عظیم سازمان چریکهای فدائی خلق که درست به خاطر مبارزه قاطع چریکها با دشمنان مردم که امپریالیسم آمریکا در رأس آن قرار داشت به سوی آن سازمان آمده بودند با حمله به سفارت آمریکا به یک حرکت کاملاً خود

در شرایطی که درست با تکیه بر تحلیل فوق از سازمان چریکهای فدائی خلق مراکز امپریالیستی یکی از آماج های مبارزه چریکها تلقی می شد فریبکاری ویژه ای ضروری است تا با تکیه بر تر انحرافی مبارزه با دیکتاتوری شاه به عنوان یک شعار استراتژیک چنین ادعا هائی را طرح نمود. از آنجا که آقای فتاپور مدعی هستند و در گفتگوی دیگری بیان کرده اند که: "از زندان با سازمان در رابطه بودم" ! ممکن است به دلیل محدودیت های ارتباطی و کنترل احتمالی ساواک! رابط ایشان با سازمان! نتوانسته باشند ایشان را از عملیات ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی سازمان مطلع کنند! بنابراین بد نیست یاد آوری کنم که جدا از عملیاتی که سازمان چریکهای فدائی خلق در زمان سفر نیکسون، رئیس جمهور آمریکا به ایران در سال ۵۱ انجام داد طرح عملیات مجاهدین برای انفجار ماشین ژنرال پرایس

تظاهرات در اسلو علیه اعدام... از صفحه ۲۰

خواست برحق مردم ایران یعنی آزادی زندانیان سیاسی را فریاد زدند.

فعالین چریکهای فدایی خلق در نروژ که با انتشار یک فراخوان، از دعوت کنندگان این حرکت مبارزاتی بودند، با حمل آرم و پلاکاردهایی حاوی تصاویری از بیش از سه دهه جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های ضد خلقی اش فعالانه در این تظاهرات شرکت کردند. در این حرکت اطلاعیه سازمان در مورد محکومیت اعدامهای اخیر پخش شد و بیانیه کوتاهی نیز از سوی فعالین سازمان در نروژ از پشت بلندگو قرائت شد. شعارها و پرچمها و عکسهای حمل شده توسط تظاهر کنندگان توجه مردم محل را به خود جلب کرده بود و تظاهر کنندگان در تمام طول این حرکت به افشاگری بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و ضرورت دفاع افکار عمومی و مردم آزادیخواه از مبارزات انقلابی توده های دربند ایران پرداختند.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی!

با ایمان به پیروزی راهمان

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران- نروژ

۱۰ نوامبر ۲۰۱۳

گزارشی از تظاهرات تورنتو علیه اعدام... از صفحه ۲۰

بود که در حاشیه این تجمع و پس از سخنرانی ها در میان برخی از شرکت کنندگان درگرفت. برخی از تظاهر کنندگان سؤال می کردند که برآستی "چگونه می توان به اعدام ها و دیگر جنایات رژیم پایان داد؟" و می پرسیدند "راه سرنگون کردن جمهوری اسلامی جنایتکار چیست؟" که بقیه شرکت کنندگان هم در چهارچوب فکری خود به این سئوالات پاسخ می دادند و مثلاً تأکید می کردند که بدون این که با نفوذ و سلطه امپریالیست ها در ایران - که مدافعین واقعی حفظ این رژیم هستند - مبارزه شود و این سلطه آماج حمله قرار گیرد، رهائی امکان پذیر نیست و این امر هم تنها در بستر انقلابی اجتماعی میسر است. و با برخی مطرح می کردند که "آیا انتقام گرفتن از جنایتکاران، و خواست انقلاب و سرنگونی رژیم، در تضاد با مخالفت با اعدام نیست؟" که باز توضیح داده میشد که مبارزه قهر آمیز و انقلاب که مسلماً با مبارزات خونین همراه است را دشمنان مردم به آن ها تحمیل می کنند و توده ها برای پایان دادن به هرگونه اعدام و خشونت در جامعه مجبور به انقلاب علیه ستمگران خود هستند و تأکید می شد که بدون نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری در ایران امکان بر پا کردن جامعه ای که در آن از زندان و شکنجه و اعدام خبری نباشد وجود ندارد. در نتیجه اگر کسی واقعا مخالف اعدام می باشد باید قبل از هر چیز به مبارزه علیه جمهوری اسلامی جهت سرنگونی آن دست زده و خواهان نابودی سیستم سرمایه داری بدست توده ها انقلابی باشد و در مبارزات جاری فعالانه شرکت کند. آکسیون ۶ نوامبر یک حرکت موفق مبارزاتی برای رساندن صدای توده های دربند به افکار عمومی و مردم آزادیخواه بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران-تورنتو

۸ نوامبر ۲۰۱۳

گزارشی از تظاهرات در اعتراض به اعدام های جمهوری اسلامی - استکهلم سوئد

امروز شنبه ۲ نوامبر تظاهراتی علیه جمهوری اسلامی در میدان سرگل توریت (Sergeltorget) در مرکز شهر استکهلم برپا شد. این تظاهرات در اعتراض به اعدامهایی است که در هفته های اخیر در ایران توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی صورت گرفته است. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در ماه های اخیر جهت تشدید فضای رعب و وحشت و جلوگیری از گسترش اعتراضات مردمی روزی نبوده که کسی را اعدام نکرده باشد. این اعدام ها از زمان روی کار آمدن حسن روحانی (فریدون) به اصطلاح "میان راه رو" و "تعامل گرا"، سرعت هر چه بیشتری یافته و بطور متوسط در ماه های اخیر حداقل دو نفر در هر روز توسط مزدوران رژیم اعدام شده اند که بخشی از این جنایات وحشیانه در ملاء عام صورت گرفته است.

در این تظاهرات سازمان های سیاسی گوناگونی با سر دادن شعار هایی نظیر "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی" و "آزادی در ایران" شرکت داشتند. **فعالین چریکهای فدایی خلق ایران** نیز با حضور خود در این تظاهرات و با پخش اعلامیه سازمان، از طریق توضیح مواضع و تحلیل های سازمان به افشاگری علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پرداختند.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد - استکهلم

۲ نوامبر ۲۰۱۳

ملاحظات در مورد کمپین رسوای مجاهدین!

رهبری این جریان چگونه تا مدتها با توهم پراکنی راجع به ماهیت ضد خلقی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای رهبر آن هورا می کشیدند و پشت سرش سینه زدند، آرزوی سلامتی "امام" را کردند، فریب عربده های "ضد امپریالیستی" و خیمه شب بازیهای نظیر تسخیر سفارت آمریکا توسط دار و دسته خمینی را خوردند و در عوامفریبی و جلوگیری از تعمیق جنبش انقلابی مردم بر علیه این رژیم با هیات حاکمه تبهکار همراهی نمودند. **بعدها نیز یک "انقلاب ایدئولوژیک" انجام داده و این را همراه با موضع گیری های عامدانه علیه نیروهای چپ و هر نیروی درون صف خلق و بر له امپریالیسم و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا به همگان اعلام کردند. گفتار و کردار سازمان مجاهدین بعد از آن دیگر کاملاً در خدمت به ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفت. به این ترتیب سازمان مجاهدین بجای پاسداری از آرمانهای ضد امپریالیستی و ترقی خواهانه مجاهدین قهرمان و مبارزی نظیر حنیف نژادها، میهن دوستها، ناصر صادقها، رضاییها و فاطمه امینیها با پشت پا زدن به خون و آرمانهای آنها، ماهیت تغییر یافته خود یعنی ماهیت ضد انقلابی اش را به مردم ایران و نیروهای مبارز شناساند.** طبیعی است که این پروسه با ریزش نیروی های این سازمان همراه بود. حال اگر از برخورد مجاهدین با سایر نیروهای جنبش بگذریم، مجاهدین حتی نمی توانند یک نمونه از ریزش نیروهای خودی را ذکر کنند که پس از آن به فرد و یا افراد جدا شده از خود، مستقیم و غیر مستقیم و به نوعی مارک همکاری و مزدوری رژیم و یا وزارت اطلاعات آن را نزده باشند. تازه ترین نمونه این رفتار نیز امروز در مورد خروج عده ای از وابستگان و نیروهای وفادار به این سازمان و شورای ملی مقاومتش می باشد که هم اکنون جلو چشم همگان قرار دارد. این شیوه نخ نما شده و پوسیده که تنها شایسته یک نیروی ارتجاعی و دیکتاتور منش است آن قدر رسوا ست که حتی اگر در موردی هم انگ وابستگی مخالفت کنندگان با مجاهدین به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات آن حقیقت داشته باشد، هیچ کس حرفهای مجاهدین را با توجه به ماهیت آن سازمان و سنت و شیوه هایش در سرکوب مخالفین باور نخواهد کرد و منافع کاربرد چنین شیوه ضد انقلابی ای تنها به جیب آخوندهای حاکم و

پس از مطالعه فحاشی های هواداران مجاهدین و مشاهده واکنش بیمار گونه آنها نسبت به گزارش من از تظاهرات مشترکشان با "ارتش آزادیبخش"، به این نتیجه رسیدم که لازم است از یک طرف، این رفتار هواداران سازمان مجاهدین را مورد افشاگری قرار دهم و از طرف دیگر در جهت روشننگری در مورد اوضاع جاری سوریه (به ویژه با توجه به حمایت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی از اسد جنایتکار)، چند نکته را به این وسیله به اطلاع عموم برسانم.

نیروهای سیاسی ایران امروز با چگونگی شیوه برخورد مجاهدین با مخالفین خود کاملاً آشنا هستند و از این رو نیازی به توضیح و تشریح آن نیست. تا آنجا که به فحاشی ها و تهمت زدنه های مجاهدین نظیر "اطلاعاتی" و "رژیمی" خواندن هر مخالف سیاستهای رسوای این جریان باز می گردد باید بگویم برخورد با آن اتهامات بویژه در مورد چریکهای فدایی خلق ایران فاقد هر گونه ارزشی ست. مجاهدین در طول سالهای مدید ثابت کرده اند که توسط به این شیوه مذموم و وزارت اطلاعات پسند، یکی از سلاح هایی ست که با اتکاء به آن می کوشند ضمن خدشه دار کردن چهره تمام نیروهای انقلابی و به طور کلی هر مخالف خود، در واقع ورشکستگی سیاسی و ماهیت خویش را پنهان کنند.

در طول ۳۴ سال مبارزه توده های تحت ستم با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و دیکتاتوری عریان و وحشیانه ای که این رژیم دار و شکنجه بر مخالفین خود اعمال کرده، بدون شک همه نیروهای انقلابی شاهد فراز و نشیبهای این پیکار حق طلبانه بوده اند و می دانند که وضعیت فعلی و ورشکستگی سیاسی کنونی مجاهدین در این پروسه، یک حادثه اتفاقی و ناگهانی نمی باشد. بسیاری از آنها به چشم خود دیده اند که در جریان انقلاب توده ای سالهای ۵۷-۵۶ که سازمان مجاهدین خلق در کنار چریکهای فدائی خلق با استقبال توده ای مواجه شد، زندانیان این سازمان نیز بر روی دوش توده های حق شناس از سیاهچالهای شاه آزاد شدند. اما رهبران این نیروی سیاسی از روز اول به دستوسوی ارتجاع شتافتند و با چشم بستن به همه جنایاتی که توسط قدرت حاکم در حق توده ها به خصوص در کردستان صورت می گرفت، به دفاع از آن و "رهبر انقلاب" پرداختند. آنها دیده اند که

دنبال چاپ یک گزارش در نشریه "پیام فدایی" شماره ۱۷۱ به قلم نویسنده این سطور در ارتباط با تظاهرات مشترک هواداران مجاهدین با یکی از دار و دسته های ضد خلقی "اپوزیسیون" سوریه موسوم به "ارتش آزادیبخش" که در تاریخ ۲۸ آگوست ۲۰۱۳ در برابر ساختمان دادگاه لاهه صورت گرفت، مسئولین پیام فدائی لطف کرده و مواردی از واکنش افکار عمومی نسبت به این گزارش به همراه شماری از "نظرات" مجاهدین در اینترنت و صفحات فیس بوکی را در اختیار من قرار دادند. نکته برجسته ای که در هنگام مطالعه نظرات یاد شده توجه مرا به خود جلب کرد، موجی از یک حمله هیستریک توسط نیروهای وابسته به مجاهدین به گزارشگر مطلب و از آن مهمتر به چریکهای فدایی خلق ایران بود که در آن "رزمندگان مجاهد" با ورشکستگی تمام، ضمن بستن القابی از "بسیجی"، "اطلاعاتی"، "توده ای و اکثریتی و سپاهی"، "نشخوار کننده تفاله های وزارت اطلاعات"، "اراذل و اوباش و حزب الله"، "حقوق بگیر وزارت اطلاعات"، "خوش خدمت به وزارت اطلاعات"، "هم موضع با جمهوری آخوندی" و "بوقچی رژیم ضد امپریالیست آخوندی" و ... گرفته تا "دیوانه های کم نظیر"، "تسبیح گردان"، "دیوانه های حرف های زیادی"، "پارس سگهای ولگرد" و .. را نثار نوشته و مدافعان نوشته ای کردند که چیزی جز حقیقت در آن درج نشده بود. در برخی از این اظهار نظرها، "برادران" و "خواهران" فعال در شبکه های اجتماعی، طبق سنت مذموم جریان خویش حتی از "تهدید" مخالفان نیز دریغ نکردند و با این برخوردها در عمل ضمن افشای شیوه های رسوای مورد استفاده خود، بر آنچه که در گزارش من در مورد ماهیت این نیرو که به قدرت دشمنان مردم چشم دوخته اشاره شده بود نیز مهر تاییدی دوباره زدند.

برای ادای کل حقیقت و رعایت انصاف باید این نکته را هم اضافه کنم که در برخی از اظهار نظرات یاد شده کوشش شده بود تا برای توجیه این کمپین رسوا با طرح فریبکارانه یکی دو نکته نظیر آن که ارتش آزادیبخش سوریه از جنس القاعده نیست و یا این که "محکوم" کردن ارتش آزادیبخش که توسط القاعده ای های مزدور مورد حمله هم قرار می گیرند به مثابه "حمایت" از رژیم جنایتکار اسد می باشد، به فحاشی های خود ظاهر سیاسی دهند. با این برخورد، آنها ضمن پنهان کردن ماهیت ارتجاعی مواضع خود سعی کردند منتقدان را با این "استدلال" های کودکانه و غیر واقعی از میدان به در کنند.

وزارت اطلاعات آنها تا کنون رفته و در آینده هم خواهد رفت.

در نتیجه هر وجدان آزادیخواه و ذهن جویای حقیقت که در طول سالهای مدید پروسه استحاله تدریجی مجاهدین از یک سازمان درون صف خلق (با تمام سازشکاریها و تزلزلهایش) به یک نیروی زائده سیاستهای امپریالیستی را تعقیب کرده و به اعتبار این دگر دیسی از نزدیک با اصول و پرنسیپهای سیاسی و شیوه های مسموم مجاهدین در مبارزه نظری شان هنگام برخورد با مخالفین آشنا می باشد، صرف رفتار اخیر مجاهدین با گزارش "تظاهرات مشترک مجاهدین و اپوزیسیون ارتجاعی سوریه!" جای تعجیب نداشته و تنها اوج سقوط و ورشکستگی این جریان را نشان می دهد که در روند توجیه وابستگی خویش به هر دروغ و ریایی و از جمله مترقی و مردمی نشان دادن جریان مزدوری نظیر "ارتش آزادیبخش" سوریه متوسل می گردد.

و اما در مورد تلاش برخی از نیروهای مجاهدین که کوشیده اند تا فحاشی های رسوای خویش به گزارش فوق الذکر را با نظراتی از این قبیل باصطلاح مستدل سازند که: "ارتش آزادیبخش" (به لحاظ پایگاه طبقاتی) مانند القاعده نیست، بلکه یک نیروی "مردمی" ست که با برخورداری از حمایت ۷۵ درصد مردم سوریه در حال جنگیدن با رژیم جنایتکار بشار الاسد می باشد؛ و یا این "ارتش" خودش دارد با القاعده می جنگد؛ و یا "از آغاز تشکیل ارتش آزادی سوریه؛ یا حدود دو سال پیش، مجاهدین خلق از آن بعنوان یک پدیده مشروع نام بردند؛ و یا ضد مردمی خواندن "ارتش آزادیبخش" به معنای آن است که "اسد" يك انسان "آزادیخواه بوده و حکومت کاملاً مردمی در دست دارد" و از این جا نتیجه گیری کردن که "هیچ تفاوتی بین موضع این مقاله و موضع جمهوری آخوندی که هر دو این جریان را "ارتجاعی" مینامید وجود ندارد"، ذکر این پاسخ ضروری ست.

اگر به صحنه سیاسی سوریه و منشاء و چگونگی بوجود آمدن و عملکرد "ارتش آزادیبخش" سوریه بنگریم باید گفت که تنها با تف کردن بر روی حقیقت می توان منکر ماهیت ضد انقلابی و ضد مردمی "ارتش آزادیبخش" سوریه به مثابه یک نیروی وابسته به امپریالیستها در این کشور شد و مدعی گشت که این نیرو یک "پدیده مشروع" و "مردمی" ست که گویا بزعیم مجاهدین از پشتیبانی ۷۵ درصد از مردم سوریه برخوردار می باشد. بر عکس برای تمامی نیروهای آزادیخواه که قلبشان برای مردم سوریه و انقلاب آنها بر علیه رژیم جنایتکار اسد می تپد، نقش "ارتش آزادیبخش" به مثابه یک نیروی دست ساز امپریالیستها، نیرویی که زیر چتر حمایت مالی و تسلیحاتی آنان در صحنه سیاسی سوریه ظاهر شده و عمل می کند، امر پوشیده ای نیست. همه و بویژه مردم به

پاخاسته سوریه می دانند و به عینه دیده اند که چگونه "ارتش آزادیبخش" سوریه به رهبری برخی از همان ژنرالهای تبهکار جدا شده از ارتش جنایتکار اسد، درست در اوج پیشروی جنبش مردمی که با شعار "نابود باد نظام جبار اسد" کلوی رژیم مزدور اسد را می فشردند، به صحنه آمد و در حالی که سوریه در بستر یک جنبش مردمی به گره گاه تضادهای امپریالیستها غارتگر تبدیل می شد، در طی یک پروسه، جنبش مردم را به حاشیه راند و به عدم واژگونی نظام استثمارگرانه حاکم توسط یک جنبش توده ای یاری رساند. مشاهده همین عملکرد "ارتش" به اصطلاح آزادیبخش بوده است که با عث شده تا امروز بسیاری از توده های آگاه سوری از این جریان با عنوان "دزد انقلاب سوریه" نام می برند. همین باصطلاح ارتش آزادیبخش بود که در پرتو موجودیت آن، تروریستهای صادراتی آمریکا و اتحادیه اروپا و عربستان و ترکیه و یمن و ... یعنی دار و دسته های ارتجاعی و امپریالیست ساخته نظیر القاعده و جبهه النصره جذب شدند. "ارتش آزادیبخش" همراه با این جریانات در تبدیل سوریه به عرصه یک جنگ ویرانگر ضد خلقی بجای یک انقلاب مردمی نقش ایفا نمود. هیچ کس فراموش نکرده که تروریستهای صادراتی غرب، از عربستان و یمن و پاکستان و ... نخست از راه ترکیه ارسال و به صفوف این ارتش پیوستند و سپس وقتی خود به یک قدرت مخرب تبدیل شدند با هویت خویش بصورت مستقل شروع به عملیات کردند؛ و بالاخره همین "ارتش آزادیبخش" است که هم اکنون در رقابت غارتگرانه بین قدرتهای امپریالیستی برای تجدید آرایش سیاسی و تقسیم مجدد سوریه در عرصه نظامی و سیاسی به مثابه یک نیروی وابسته و ضد مردمی برای دشمنان مردم سوریه کارگزاری می کند. درست به دلیل همین خدمتگزاری ست که "ارتش آزادیبخش" سوریه از همان اولین روز موجودیت شوم خود با دلار های آمریکایی و لیره استرلینگ انگلیسی و یورو فرانسه و اتحادیه اروپا تغذیه شده، از طریق قطر و عربستان سلاح دریافت کرده و دولت ضد مردمی ترکیه نیز در راستای وظیفه ای که از سوی اربابان جهانیش به او داده شده هر گونه تسهیلات لجستیکی نظیر ایجاد مقر و دفاتر و تسهیلات مسافرت و وارد کردن نیرو و امکانات از خاک خود را در اختیار آنان گذارده است. با وجود تمام این حقایق، "ارتش آزادیبخش سوریه" با القاعده و النصره متفاوت است. اما تفاوت بین "ارتش آزادیبخش" سوریه با دار و دسته هایی نظیر القاعده، نه فرق بین یک نیروی "مردمی" با یک نیروی ضد خلق، بلکه تفاوت بین دو نیروی وابسته و ضد مردمی ست که هر یک وظایف ضد خلقی ویژه ای را برای

اربابان امپریالیست خویش و بر علیه توده های محروم و رنجدیده سوری بر عهده گرفته و به آن عمل می کنند. ماهیت نوکری و وابستگی مالی و تسلیحاتی و سیاسی "ارتش آزادی بخش" سوریه به قدرتهای امپریالیستی غرب آن قدر آشکار است که دستگاه های ارتباط جمعی و در جرایدی که منعکس کننده خطوط اتاقهای فکر امپریالیستها در خاور میانه هستند نیز قادر به کتمان آن نیستند.

آنچه که بطور واضح در اوضاع کنونی و در صحنه سیاسی این کشور در رابطه با ماهیت نیروهای فعال درگیر با رژیم تبهکار اسد قابل مشاهده است همانا بیان صریح ماهیت وابسته و ایزاری نقشی ست که این نیروهای متعدد و متفاوت ولی ماهیتا ضد مردمی و وابسته در حال ایفای آن برای قدرتهای متنازع امپریالیستی در سوریه می باشند. درست بدلیل قرار گرفتن در چهارچوب سیاستهای امپریالیستی ست که این نیروهای ظاهراً متفاوت اسلامی و غیر اسلامی و سکولار و سنی و ... جدا از جنگ بر علیه رژیم اسد، اینجا و آنجا نیز بدون قایل شدن کمترین اهمیتی برای حیات و هستی توده های محروم سوری برای قدرت و حفظ و تحکیم مواضع اربابانشان با یکدیگر نیز می جنگند. این تعارض و مخالفت به صرف جنگیدن دوطرف در آن، به هیچ یک از آنها ماهیت مترقی و مردمی نمی دهد. هیچ یک از این طرفهای متنازع در صورت "پیروزی" با کمک اربابانشان، قرار نیست که برای خلقهای ستمدیده سوری آزادی و دموکراسی به ارمغان بیاورند. بنابر این در چهارچوب اوضاع جاری در سوریه هیچ یک از طرفهای درگیر، از رژیم جنایتکار اسد گرفته تا "ارتش آزادیبخش" ضد مردمی و انواع و اقسام دار و دسته های سیا ساخته اسلامی نظیر القاعده و النصره و... به صرف این که هر یک با یک یا چند نیروی ضد خلقی دیگر می جنگند ماهیت "مردمی" و "مشروع" پیدا نمی کنند و به همین دلیل است که همکاری و دفاع از هر یک از این طرفها، تنها به معنی ضدیت با منافع توده های رنجدیده و محروم سوری ست.

مجاهدین که با تهمت و ناسزا گویی، صرف جنگیدن "ارتش آزادیبخش" با حکومت جنایتکار اسد (حکومتی که از طرف رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی حمایت می گردد) را نشانه "مشروعیت" و مردمی بودن این دار و دسته جا می زنند، فراموش کرده اند که بسیاری از دار و دسته های دیگر سنی و ... در اپوزیسیون سوریه نیز دشمنان قسم خورده "رژیم آخوندی" ایران هستند ولی آیا این دشمنی با آخوندهای جنایتکار و یا رژیم تبهکار اسد، هیچ گونه ماهیت مردمی به این جنایتکاران می بخشد؟ تنها مغرضان و مرتجعین اینترنتی مجاهد می توانند با تُف

که حیات و اعمالشان تابع سیاست روز قدرتهای امپریالیستی ست. اما شوخی تاریخی آنجاست که مجاهدینی که هم اکنون دویستی معتبر تر از "ارتش آزادیبخش" سوریه ندارند تا به همراه آنها از محافل و مجامع امپریالیستی که دستشان تا مرفق به خون توده های تحت ستم خاورمیانه آغشته است، "تقاضای اکشن" بکنند، اگر نگاهی به سرنوشت دوستان سوری شان بنمایند، با تفاوتی، آینده محتوم خود را در آن خواهند دید. این حقیقت را نمی توان با رواج شیوه های نخ نما و مذموم همچون فحش پراکنی و اتهام زدنهای رسوا به مخالفین آن هم به هدف مرعوب ساختن آنها پنهان کرد. مجاهدین بهتر است به جای فرار به جلو کمی به عقب نگاه کنند تا ببینند که چرا امروز به چنین خفت و خواری ای دچار شده اند.

"هیوا"
آبان ۲۰۱۲

شعارهای "مشترک" این دوجریان ضمن تاکید بر ماهیت ضد خلقی رژیم اسد و حمایت های جمهوری اسلامی از همکیشان جنایتکار خود در سوریه، اعلام کرده بودند که "آنچه در سوریه بر علیه بشار اسد می جنگد در واقع یک ضد انقلاب مسلح و وابسته به امپریالیستهاست است" ("القاعده" به نمایندگی از امریکا در سوریه می جنگد، پیام فدایی شماره ۱۶۹ خرداد ۱۳۹۲)

اما چرا انتشار این گزارش واقعی در مورد همکاری مجاهدین با یک نیروی ضد انقلابی و وابسته به امپریالیسم در سوریه (که به اعتراف خود چماقداران اینترنتی مجاهد گویا "مخفی" هم نبوده) ناگهان باعث بروز چنین عکس العمل سیستماتیک و بی شرمانه ای بر علیه نیروهای انقلابی شده است؟ واقعیت این است که دفاع آتشین اما رسوای مجاهدین از "ارتش آزادی بخش" بیش از هر چیز منعکس کننده منافع مشترک و سرنوشت دو نیرویی ست

کردن بروی حقیقت، نویسنده گزارش را به جرم وابسته و ارتجاعی خواندن "ارتش آزادیبخش" به حمایت از "رژیم جنایتکار اسد" و یا وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی متهم کنند. همچنین این جماعت اگر چشمی برای دیدن و گوشه ای برای شنیدن و مهمتر از آن مغزی برای اندیشیدن داشتند می توانستند بجای بستن مشتکی اتهامات رسوا در مورد مواضع سیاسی چریکهای فدایی خلق به سایت آنها رجوع و با مطالعه مواضع آنها اگر حرفی برای گفتن داشتند، با آن مواضع برخورد کنند. واقعیاتی که در بالا توضیح داده شد از ابتدای بحران سوریه و خیزش انقلابی مردم این کشور بر علیه رژیم جنایتکار و وابسته اسد و سپس به حاشیه رانده شدن جنبش توده ها توسط ضد انقلابیونی نظیر "ارتش آزادیبخش" (یعنی همین همکاران مجاهدین در تظاهرات لاهه) و سایر دار و دسته های وابسته اپوزیسیون سوریه، توسط چریکهای فدایی خلق ایران به صراحت و روشنی بیان شده و آنها مدتها قبل از مشاهده "تظاهرات" و

گزارشی از یک حرکت اعتراضی در لندن بر علیه اعدامهای اخیر در ایران توسط جمهوری اسلامی



در تداوم حرکتهای اعتراضی وسیعی که بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و موج جدید اعدامهای وحشیانه در ایران توسط این رژیم، در کشورهای مختلف صورت گرفته، روز شنبه ۱۶ نوامبر ۲۰۱۲ یک آکسیون مبارزاتی و افشاگرانه در مرکز شهر لندن برگزار شد. این حرکت افشاگرانه در میدان "ترافلگار اسکوئر" لندن که یکی از مناطق شلوغ و بسیار پر رفت و آمد لندن است انجام شد. شرکت کنندگان در این حرکت ضمن نمایش پوستر ها و بنرهای بزرگ حاوی تصاویر جنایات رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای روی کار آمدنش بر علیه کارگران و خلقهای مبارز ایران، شعارهایی بزرگی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "پرویز باد مبارزات ضدامپریالیستی دمکراتیک خلقهای تحت ستم" و ... در محل مستقر کردند. همچنین در این حرکت تصاویری از اعدامها و ترورهای وحشیانه حکومت در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، بلوچستان، تهران و ... که از نخستین روزهای روی کار آمدن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی صورت گرفته است نیز با تاریخ و محل وقوع به معرض تماشا گذاشته شده بود.

در طول این حرکت تعداد بسیار زیادی اعلامیه به زبان انگلیسی در محل پخش شد و رفقا با عابرین و بازدید کنندگان از آکسیون به صحبت پرداخته و در باره جنایات رژیم جمهوری اسلامی و بویژه ماهیت ضد خلقی رییس جمهور جدید که از زمان روی کار آمدنش تعداد اعدامهای وحشیانه افزایش یافته توضیح می دادند. همچنین در جریان این حرکت، شرکت کنندگان با سردادن شعارهایی به زبان انگلیسی به افشای جنایات جمهوری اسلامی پرداختند. برخی از این شعارها به شرح زیر بود "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "شکنجه و قتل و اعدام باید متوقف شوند"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "به سنگسار زنان باید پایان داده شود" و

تعدادی از رفقای متعلق به نیروهای مبارز و آزادیخواه سایر کشورها از جمله ترکیه و برزیل نیز با شرکت در این آکسیون حمایت و همبستگی خویش با توده های تحت ستم ایران و جنبش انقلابی آنان را ابراز کردند.

این حرکت مبارزاتی که با فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازمان یافت، از ساعت ۱۲ ظهر آغاز و به مدت ۲ ساعت به طول انجامید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن ۱۷ نوامبر ۲۰۱۲

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! پرویز باد کمونیسم!

"طرح استاد شاگردی"، تلاش بی شرمانه جمهوری اسلامی برای استثمار هرچه بیشتر کارگران!

تحصیل کرده و متخصص، تحت ستم و استثمار قرار دارند و همه قوانین جامعه طبقاتی در واقع برای اجرا و پیشبرد انواع استثمار و ستم و نابرابری های اقتصادی-اجتماعی علیه طبقات و اقشار فرودست و در جامعه سرمایه داری بخصوص علیه طبقه کارگر، ایجاد شده اند. اساساً "قانون" در جامعه سرمایه داری یکی از ابزارهایی است که طبقه سرمایه دار برای تسهیل استثمار طبقه کارگر به کار می گیرد. به طور کلی استثمار جزئی جدائی ناپذیر از جامعه طبقاتی منجمله سیستم سرمایه داری است. سیستمی که تمام اشکال استثمار و ستم های طبقاتی-اجتماعی کهن را هرچه بیشتر تکامل داده و پیچیده تر کرده است.

خوشبختانه طبقه کارگر و زحمتکشانشان ما جمهوری اسلامی را خوب شناخته اند و کمتر فریب دغلکاری های آن را می خورند. این واقعیت را با نگاهی به مبارزات و اعتراضات آگاهانه کارگران در رابطه با طرح مزبور می توان به روشنی مشاهده کرد. در طول یک سالی که از اجرای این قانون می گذرد، کارگران آگاه ایران به شیوه های متعدد بر علیه آن اعتراض کرده و خواهان ابطال آن شده اند. جالب است که از زمان روی کار آمدن دولت روحانی با اینکه در همه جا علیه کارها و طرح های دولت احمدی نژاد صحبت می شود اما علی ربیعی (۱) وزیر کار این دولت که خود زمانی معاون وزارت اطلاعات بود و دستانش تا آرنج به خون آلودیخواهان این کشور آلوده است کلامی در باره این طرح سخن نگفته و همه قرائن نشان می دهد که علیرغم مخالفت های کارگران قصد دارند تا جایی که می توانند این طرح را عملی سازند. این امر نیز مبارزه هر چه وسیعتر علیه قانون ضد کارگری شاگرد استادی را با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل کارگران آگاه و مبارز قرار می دهد.

مریم

زیرنویس:

۱- علی ربیعی که در کابینه روحانی به عنوان وزیر کار انتخاب شده، در زمان جوانی از عناصر مرتجع محله جوادیه بوده است. نامبرده در جریان انقلاب یکی از چماقداران رژیم شد و سپس در لباس پاسدار و مسئول شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی به سرکوب کارگران مبارز پرداخت. او یکی دیگر از سربازان گمنام امام زمان (به عنوان معاون وزیر اطلاعات) در کابینه امنیتی روحانی می باشد.



وابسته ایران امکان می دهد تا راحت تر از گذشته قانون را دور زده و خون کارگران را بمکد کارفرما می تواند زیر سایه این قانون جدید (خیلی راحت تر از قبل و به شکلی رسمی و قانونی) پس از مدتی طولانی بیگاری کشیدن از "شاگرد" او را بدون پرداخت هیچ گونه حق و حقوقی بیرون انداخته و "شاگرد" جدیدی را به کار و در واقع به بردگی بگیرد. به این ترتیب امنیت شغلی کارگر هم کاملاً پایمال آزمندی کارفرما می گردد.

جالب است بدانیم که این اولین بار نیست که بوژوازی ایران می کوشد با انکار حتی نام کارگر موجودیت این طبقه و حقوق شناخته شده جهانی آنرا زیر پا بگذارد. سالها پیش از شکل گیری جمهوری اسلامی، رژیم ضدکارگری رضا شاه که توسط امپریالیسم انگلیس با یک کودتا به قدرت رسید نیز تلاش کرد که از تغییر نام کارگر به "عمله" به عنوان ابزار حيله گرانه جدیدی برای سرکوب طبقه کارگر استفاده کند، که البته موفق نشد. در اوایل دهه خونین ۶۰ نیز "احمد توکلی" یکی از جنایتکاران جمهوری اسلامی و وزیر کار رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در آن زمان تلاش کرد که با تغییر نام "کارگر" به "کار پذیر" و "اجیر" در اولین پیش نویس لایحه قانون کار، طرح نیمه تمام دولت رضاشاهی را تکمیل کند. اما او نیز به دلیل مواجه شدن با اعتراضات وسیع کارگری، نتوانست در این کار موفق شود. اکنون جمهوری اسلامی توسط "طرح استاد شاگردی" کار نیمه تمام آنها را می خواهد به پایان برساند.

در سیستم سرمایه داری، همه کارگران، از کارگر تازه کار و موقت و یا غیر متخصص گرفته تا کارگر قراردادی باسابقه و یا

جمهوری اسلامی با هدف حفظ هرچه بیشتر منافع طبقه سرمایه دار حاکم بر ایران، علاوه بر وضع قوانین و مقررات جدید ضدکارگری، طرح های نیمه کاره و قوانین ضدکارگری تصویب نشده به ارث برده از رژیم پهلوی را نیز در قالب های جدید و مدل های اسلامی و تمام عیار ارتجاعی تکمیل کرده و به کار گرفته است. قانون بسیار ارتجاعی "طرح دستورالعمل آموزش به روش استاد شاگردی" یکی از نمونه های واضح این واقعیت است. طرح مزبور از طرف دولت احمدی نژاد به مجلس ارائه شد و در چهاردهم شهریور ماه ۱۳۹۱ پس از بررسی در مجلس ارتجاع و تصویب اش از سوی این نهاد ضدمردمی به صورت قانون جهت اجرا به دولت دهم جمهوری اسلامی ابلاغ شد که اکنون حدود یک سال است که از اجرای آن می گذرد. بر اساس این طرح کارگران جدید با نام "شاگرد" و در عمل مانند برده بی حیره و موجب به کار گرفته می شوند. توسط این طرح ضد کارگری، جمهوری اسلامی نه تنها قانون و مقررات کار و تأمین اجتماعی روی کاغذ خود را هم نقض کرده، بلکه به شکلی بی شرمانه شرایط را برای استثمار هرچه بیشتر طبقه کارگر، در عمل و "قانوناً" آماده ساخته و به این وسیله عملاً شرایط کار و زندگی کارگران را به فضایی مشابه با دوران برده داری تبدیل می کند. طرح مزبور همه قوانین و مقررات مندرج در قانون کار و تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی را (از قوانین مربوط به حق دریافت دستمزد گرفته تا حق بیمه و ایمنی و بهداشت محل کار و غیره) نقض کرده و سرمایه دار را از شر مزاحمت های احتمالی هر نوع مقررات دست و پاگیر رها ساخته است. هر چند که جمهوری اسلامی همیشه از هر حيله نو و کهنه ای برای تشدید استثمار کارگران و زحمتکشانشان ایران و سرازیر کردن دسترنج آنان به جیب سرمایه داران زالوصفت داخلی و خارجی استفاده کرده و می کند، و قانون کار جمهوری اسلامی نیز عملاً مزاحمتی برای سرمایه دار در امر استثمار شدید کارگران ایجاد نکرده و نمی کند، اما تصویب و اجرای قوانینی مانند طرح مزبور نشان می دهد که این رژیم مدافع و حافظ سرمایه داری وابسته در ایران حتی قادر نیست که همین قانون کار ضد کارگری را که به دلیل شرایط طرح و تصویب اش در مواردی هم اسمی از حق و حقوق کارگران در آن برده شده است را تحمل کند.

بر اساس طرح مزبور کارگران و یا شاگردان تازه استخدام شده در مدت زمان آموزش از "شمول قانون کار و قانون تأمین اجتماعی خارج" خواهند بود. با چنین ترفند هائی جمهوری اسلامی به بوژوازی

سردمداران جمهوری اسلامی می کوشند تا فضای اختناق را بر سراسر کشور هر چه گسترده تر و شدیدتر نمایند.

اعدام های اخیر بار دیگر فریبکاری های جمهوری اسلامی را در جریان انتخابات مهندسی شده ۲۴ خرداد در مقابل اذهان همگان قرار داد و نشان داد که آنهایی که فکر می کنند از کرکس زشت روی جمهوری اسلامی، کیوتر صلح بیرون می آید چگونه هنوز هم ماهیت این رژیم ضد مردمی و سیاستهایش را نشناخته اند.

بگذار جمهوری اسلامی برای مدتی کوتاه با توسل به فریبکاری های روحانی از "منشور حقوق شهروندی" دم زده و خود را "لنگرگاه حقوق بشر" قلمداد کند؛ اما آنچه همگان در جریان زندگی می بینند جز گستردن بساط دار و شکنجه و اعدام بر سر هر گزری نیست. چرا که تا این رژیم جنایتکار با هر جناح و دسته اش بر سر کار است همواره در بر همین پاشنه خواهد چرخید. پس بکوشیم تا این جرثومه فساد و تباهی را دست در دست هم و در صفوفی متحد به قدرت قهر انقلابی توده ها هر چه زودتر نابود سازیم تا ایرانی آزاد و آباد و عاری از ظلم و ستم طبقاتی بر پا داریم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

هر چه گسترده تر باد رزم دلاوران و کارگران و ستمدیدگان!

پیروز باد انقلاب، تنها راه نجات کارگران و زحمتکشان!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۵ آبان ۱۳۹۲ - ۶ نوامبر ۲۰۱۳



نرمش قهرمانانه در مقابل امپریالیسم،

چوبه دار در مقابل مردم!

در ماه های اخیر روزی نبوده که ماشین مرگ جمهوری اسلامی جان انسانی را نگرفته باشد. از اعدام زندانیان سیاسی در کردستان و بلوچستان تا به دار آویختن دهها تن از قربانیان نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم، به جرم قاچاق مواد مخدر در چهار گوشه کشور، تنها گوشه ای از عملکرد رسماً اعلام شده ماشین قتل و جنایت دیکتاتوری حاکم در این فاصله زمانی کوتاه را تشکیل می دهد. هنوز خبر اعدام حبیب الله گلپری پور، فعال سیاسی کرد که در ۵ مهرماه ۱۳۸۸ با مقداری کتاب در جاده ارومیه - مهاباد دستگیر شده بود، به اتهام "مجاربه" و "اقدام علیه امنیت ملی" در راس خبرهاست که دادستان پیشرم جمهوری اسلامی در زاهدان با وقاحت تمام اعلام کرد که در پاسخ به درگیری مسلحانه شب قبل (جمعه سوم آبان) در منطقه مرزی شهرستان سراوان در جنوب شرقی استان سیستان و بلوچستان ۱۶ زندانی را در اقدامی انتقامی و جهت "مقابله به مثل" تحت عنوان "افراد شرور" به دار آویخته است. هنوز خشم افکار عمومی از این انتقام جوئی قساوت آمیز و وحشیانه فرو ننشسته بود که از اعدام شیرکو معارفی، زندانی سیاسی کرد خبر دادند. خلاصه از زمان روی کار آمدن روحانی، ماشین بی ترمز اعدام های رژیم هر روزه در کار بوده و داغ جدیدی بر دل مردم داغیده ما گذاشته است.

گرچه برای کسانی که این رژیم سرکوبگر را به خوبی می شناسند وجود ترور و شکنجه و اعدام امر شناخته شده ای در رژیم جمهوری اسلامی است؛ اما افزایش بی مهابای اعدام ها از زمان روی کار آمدن روحانی بار دیگر ماهیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی را با برجستگی مطرح کرده است. هنوز مدت کوتاهی از روی کار آمدن روحانی نگذشته است که از دو برابر شدن تعداد اعدامها در این رژیم به نسبت دوران احمدی نژاد گزارش داده می شود. سردمداران جمهوری اسلامی که خود می دانند در خدمت به سرمایه داران داخلی و امپریالیست ها چه شرایط جهنمی ای برای توده های مردم به وجود آورده اند، آنها که از شدت خشم توده ها به خوبی آگاهند خود را در چنان وضعیت بحرانی و ناپسامانی گرفتار می بینند که جهت حفظ رژیم خود، چاره ای جز ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه ندارند. تشدید اعدام ها در شرایط کنونی دقیقاً انعکاسی از ترس و وحشت "ولی فقیه" و سردمداران رژیمی است که در حالیکه در مقابل امپریالیستها کرنش کرده و "نرمش قهرمانانه" نشان می دهند و در مذاکراتشان ملتسمانه تقاضای "حفظ امنیت" خود را مطرح می کنند، در مقابل مردم ستمدیده و خشمگین، چوبه های دار بر قرار کرده و به این وسیله می کوشند تا قدرت نمائی کنند. تجربه بیش از ۲۴ سال حکومت جمهوری اسلامی نشان داده که به نمایش گذاشتن بساط دار و نمایش اعدام در ملاء عام، راهی است برای جلوگیری از "شورش گرسنگان". به واقع سرعت گرفتن ماشین کشتار جمهوری اسلامی هیچ معنایی جز این ندارد که رژیم مرگ خود را در مقابل چشمانش می بیند و به همین دلیل هم

نامه دریافتی ... از صفحه ۱۵

کریم دشمنان طبقه کارگر را افشاء کرده اند. این رفقا بر خلاف کسانی که به دروغ با نام فدائی بر موج سوار شدند و دستاوردهای مبارزات آنها را به باد دادند در فراز و نشیب مبارزه افشاءگر رفرمیسم و اپورتونیسم بوده اند و چهره دروغین آنها را به توده ها نشان داده اند. اگر در سالهای بعد از قیام بهمن نسل پرشور و جوان ما امکان می یافت راه راستین چریکهای فدائی خلق را ادامه دهد آنگاه شاید گفتمان فرصت طلبان و دشمنان طبقه کارگر نمی توانست این قدر به جنبش انقلابی مردم ما لطمه وارد کند. امروز اگر نگاهی به نوشته های چریکهای فدائی خلق به مثابه ادامه دهندگان راه رفقای سیاهکل بیندازیم، رفقا و مبارزینی که تاریخ مبارزاتشان جز اعتقاد و تکیه به توده ها و پیروزی آنها نیست و راه انقلابی مبارزینی چون مسعود احمدزاده ها، حمید اشرف ها، سعید سلطانیپورها و را ادامه می دهند تقابل این دو گفتمان را بهتر می توانیم متوجه بشویم. در سخنرانی یکی از رفقای چریکهای فدائی خلق در بزرگداشت سیاهکل، وی به درستی با اشاره به مضمون سیاهکل مطرح می کند که "سیاهکل، مانیفست انقلاب رهایی بخش مردم ما را ارائه داد و یکی از دلائل جاودانگی اش هم این بود که در آن بن بست مبارزاتی، با صدای بلند ندا در داد که اکنون راه دیگری نیست جز اینکه به قول مارکس سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد با سلاح دهد."

طبیعی است که راه و رسم مبارزین سیاهکل، وابستگان به جهان سرمایه داری، از رژیم جمهوری اسلامی گرفته تا بازماندگان سلطنت منقرض پهلوی و جنایتکارانی مانند پرویز ثابتی و دیگران، را به هراس انداخته. از طرف دیگر که امروز در مقابل چریکهای فدائی خلق جریاناتی هم قرار دارند که مدعی دروغین مارکسیست - لنینیست هستند ولی با نفی مبارزه قهرآمیز با سرمایه داری وابسته در ایران، مبلغ و مروج "حقوق بشر" شده اند.

باشد تا با ادامه و پیگیری راه رفقای سیاهکل و با تحقق آرمانهای آنها یعنی برقراری یک جامعه نوین و عاری از استثمار، دیگر زندگی هیچ کارگر زحمتکشی مانند پدرم لگد مال غارتگری سرمایه داران و امپریالیست ها نشود.

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر

اکبر نوروزی - آبان ۱۳۹۲

علیرغم همه پیگرد هایش تا سالها نتوانسته بود به وی دست پیدا کند. بالاخره مبارزات مبارزین مسلح ثمر داد و مردم به خیابانها ریختند و شاه هم فرار را بر قرار ترجیح داد. علیرغم اینکه به دلائل مختلف انقلاب در نیمه راه ملا خور شد، اما سالهای ۵۷ و ۵۸ سالهائی بود که همه حضور وسیع و پشتیبانی مردم از فدائی ها را به عینه دیدند و نسلی از مبارزین شکل گرفت.

سالهای ۵۸ - ۵۷ به نظر من سالهائی بودند که تقابل انقلاب و ضد انقلاب در خیابانها در مقابل چشم همه جریان داشت. از یک طرف یورش وحشیانه مزدوران حزب الهی به هر حرکت دموکراتیکی که آن روزها وجود داشت و از طرف دیگر مبارزه و مقاومت نیروهای انقلابی. شور و هیجان و مبارزات آن نسل همیشه در خاطره ها جاودانه خواهند ماند، کوه رفتن های پی در پی، گذاشتن بساط کتاب، متینگهای گوناگون، کار تشکیلاتی، زد و خورد با حزب الهی های مزدور، بحث و گفتگو با مردم، زندگی مخفی و علنی، دستگیر شدن رفقا، کمک به خانواده رفقا در زندان، فروختن نشریات، رفتن به خیابان میکده، دیدن فیلمها و تاترهای انقلابی و مترقی، آشنایی با جریانهای سیاسی، پخش اعلامیه در شب و ... خلاصه تلاش بی وقفه نسل جوانی که برای ایجاد یک جامعه نوین دموکراتیک با الهام از مبارزین دهه ۵۰ به صحنه آمده و برای خدمت به مبارزه تلاش می کردند. متأسفانه آن سالها در حالی گذشت که شاهد سرکوب وحشیانه انقلاب و سازشکاری و خیانت خیلی از مدعیان مبارزه بودیم. در نتیجه بعد از یورش وحشیانه رژیم جدید به کارگران خیلی زود معلوم شد که کارگران هر چه در جریان مبارزه و انقلاب به دست آورده بودند را از دست دادند و بار دیگر سلطه سنگین سر نیزه بر قرار شد. در رژیم جمهوری اسلامی وضع کارگران به حدی بد شده است که امروز خود مسئولین حکومتی بیشمارانه می گویند که هر روز در کشور پنج کارگر در جریان کار جان می بازند و قربانی سود پرستی سرمایه داران بی همه چیز می شوند. تازه کارفرما ها به این هم قناعت نکرده و با عدم پرداخت دستمزد کارگران عملاً با زندگی آنها و خانواده هایشان بازی می کنند.

گذری که در سطور بالا به گوشه ای از زندگی واقعی و تحولات جامعه مان زدم به این سبب است که وقتی که به سالهائی که گذشت می اندیشم و آنرا با وضع کنونی مقایسه می کنم ناخودآگاه به یاد درک درست رفقای سیاهکل می افتم. منظورم درستی راه و رسم مبارزه رفقای چریکهای فدائی خلق در آن دوره و ادامه دهندگان شان است که مبارزه با سرمایه داری همواره در سرلوحه مبارزه طبقاتی شان می باشد و همیشه چهره



نامه دریافتی

تو بر آئی که مرا پُشتی نیست
من بر آنم که دماوندم هست

بود چون همانطور که اشاره کردم بدلیل فشار قلبی روز بعد دیگر هرگز بیدار نشد و چشم از جهان فرو بست. مرگ زود رس پدرم تمام خانواده و آشنایان و ساکنین آن محل را در سوگ فرو برد. چون کارگری با خصلتهای انسانی بود و خصلت هایش زبازند همه بود.

در روزهای سوگواری پدرم که خانواده مان مشغول پذیرایی از کسانی بودند که برای ابراز احترام به پدرم و همدردی با بازماندگان به خانه ما می آمدند، فرصتی برای فکر کردن پیدا نمی کردم. اما بعد از پایان مراسم معمول درگذشت پدر، چرایی مرگ زود رس وی مرا بیش از اندازه بفکر فرو برد. پیش خود می گفتم که چرا کارگری که شب قبل به من می گفت هنوز قدرت کار کردن دارد ناگهان از حرکت باز ماند؟ روشن بود که پاسخ جز این نمی توانست باشد که تنها دلیل مرگ زود رس پدرم فقط و فقط به دلیل کار سخت و مداوم به مثابه یک کارگر در یک جامعه سرمایه داری بود آنهم در شرایطی که کارگران حتی امکان استفاده از بیمه و خدمات درمانی هم نداشتند. من در مطالعاتی که تا آن زمان داشتم و تجربه کاری خودم برایم روشن بود که کارفرما ها مثل زالو با کشیدن خون کارگران جیبهای شان را پر کرده و شرایط عیش و نوش خود را فراهم می کنند و برای سرمایه دار چیزی که ارزش ندارد جان کارگر می باشد که پدر من هم یکی از این کارگران بود.

در آن سالها به علت دیکتاتوری و اختناق حاکم بر سراسر کشور و سرکوب نیروهای مبارز سیاسی، چریکهای فدائی خلق به علت خط درست سیاسی شان توانسته بودند تا حدودی با طبقه کارگر و زحمتکشان رابطه برقرار کنند. چرا که به دنبال رستخیز سیاهکل به تدریج برای خیلی از کارگران از جمله خود من روشن شده بود که رزمندگان سیاهکل و ادامه دهندگان راه آنها پس از تحقیق و بررسی و کار و تلاش زیاد توانسته اند به نیازهای سیاسی جامعه پی برده و با مبارزات بی وقفه خود امید به مبارزه را در دل توده ها به وجود آوردند. کسانی که کار تئوری و عمل را درهم آمیخته بودند و جان بر کف برای آرمانهای کارگران می جنگیدند. آنها کسانی چون چریک مبارز حمید اشرف را در صفوف خود داشتند که ساواک شاه

یک روز برای پیدا کردن کار به خیابان مولوی در تهران رفتم و پس از پرس و جو های زیاد بالاخره موفق شدم در کارگاهی در همان خیابان کاری پیدا کنم. به این ترتیب زندگی کارگری من شروع شد. در این کار با عده ای از کارگران و زحمتکشان همکار شده و با هم کار های کارگاه را انجام می دادیم. علیرغم استثمار بی حد و حصر و کار سخت جسمی که پیدا کرده بودم، اما از کار با کارگران خوشحال بودم. در آن سالها مبارزات چریکهای فدائی خلق تأثیر بسزائی روی من گذاشته بود به همین دلیل هم دوست داشتم که به میان کارگران رفته و درد و رنج های آنها را از نزدیک ببینم. البته برای تأمین زندگی هم مجبور بودم که کار کنم چون پدرم کارگر بود و می بایست جهت تأمین هزینه های زندگی آستین ها را بالا بزنم. تقریباً یک سال را در آنجا به کار کارگری گذراندم و توانستم با تعدادی از کارگران و زحمتکشان رابطه خوبی برقرار کنم و با دو نفر از آنها که دارای عقاید مذهبی بودند رابطه دوستی و عاطفی و خانوادگی خوبی برقرار کردم که به تدریج و در بستر بحث های من، در نهایت با صداقت و مبارزه انقلابی رفقای فدایی آشنایی پیدا کردند به طوریکه بعد از قیام همیشه در میتینگها و حرکت های اعتراضی آنها فعالانه شرکت می کردند.

پدرم کارگر سیلوی تهران بود، یک روز وقتی که نوجوان بودم مرا به محل کار خود برده بود و پی برده بودم که کار بسیار سختی دارد و یکی از کارهایش بر دوش گذاشتن کیسه های گندم و حمل آنها بود که در اثر آن بعدها دچار فشار قلبی شدیدی شده بود. پدرم که تمام زندگیش را به کار کارگری گذرانده بود خیلی زود با مشاهده وضع جسمی من، اوضاع کاری من دست اش آمده بود. یک روز وقتی که سر کار با تنی خسته و سر و وضعی گرد و خاک گرفته و در هم ریخته به خانه برگشتم با نگاهی کوتاه به سر و وضع من، از اینکه فرزندش را در چنین شرایطی می دید، احساس کردم که خیلی آزرده شد. شب که شد پدرم پیشم آمد و گفتگوی کوتاهی با من داشت. به من گفت که در صورت دشوار بودن کارم، ضرورتی به کار کردن من نیست، چرا که او هنوز قدرت کار کردن دارد و از عهده مخارج خانواده می تواند برآید، و این آخرین گفتگوی من و پدرم نه تنها در آن شب بلکه برای همیشه

رفیق سیما در جریان انشعاب بی مسمائی که به سازمان ما تحمیل شد (از طرف کسانی که بعداً نام این سازمان به اضافه ارتش رهائی بخش خلق های ایران روی خود گذاشتند)، علیرغم تمام غلغه های عاطفی که با عده ای از رفقای منشعب داشت، انشعاب را با تمام وجود محکوم نمود. او به عواقب منفی و مخرب این انشعاب واقف بود و می دانست که این انشعاب بی مسماء در زمانی رخ می دهد که دیگر شکست کامل خط مشی های اپورتونیستی فرا رسیده و چریک های فدایی خلق با افراشتن پرچم سرخ مبارزاتی بیش از هر وقت دیگر می توانند حقانیت خود را نشان داده و ارتباط خود را با توده ها مستحکم تر نمایند. از این رو او به خصوص در چنین شرایطی هرگونه ضربه ای را به تشکیلات چریک های فدایی خلق محکوم می نمود و خواهان آن بود که همه رفقا با درایت انقلابی و شکیبایی و متانت انقلابی، کاستی ها و مشکلات را از سر راه برداشته و در جهت استحکام و وحدت سازمانی قدم بردارند.

قبول انشعاب اگرچه برای وی گران بود ولی وقتی به وقوع پیوست رفیق سیما تنها احساس کرد که بار مسئولیت انقلابی اش هرچه بیشتر شده. او می گفت باید بار دیگر با ایمانی فزون تر، عزمی راسخ تر و با تلاشی خستگی ناپذیر و صدها بار هشیارتر نسبت به قبل کار کرد تا بتوان ضربات وارده از این انشعاب را به حداقل رساند. پس از این دوره قرار بود رفیق سیما برای ادامه فعالیت های انقلابی اش به گردستان منتقل شود. ولی درست چند روز قبل از حرکت، وی در یکی از خیابان های خفقان بار تهران توسط مزدوران رژیم دستگیر شد. مزدوران، رفیق سیما را به زیر شکنجه بردند و پس از آن که از گرفتن کمترین اطلاعات از او مایوس شدند او را در تاریخ ۶۰/۹/۸ به جوخه های اعدام سپردند.

در کتاب "در جدال با خاموشی، تحلیلی از زندان های رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰" در مورد رفیق سیما دریائی و مبارزین انقلابی همچون او نوشته شده است: "کسانی که در آن زمان در زندان بودند هنوز با ناباوری تعریف می کنند که وقتی نام آن مبارزین از بلندگو برای عدام خوانده می شد آنها با چهره های خندان با بچه ها روبوسی می کردند یا با سردادن شعاری و تکان دادن دست خداحافظی می کردند و واقعاً که گوئی عازم مسافرتی هستند، سبکیال می رفتند." همچنین بر اساس خاطرات زندانیان سیاسی دهه ۶۰، مطلب زیر آمده است:

"در سال ۶۰ و در سالهای ۶۰ بسیار ها بودند از آن "ستاره دنباله دار اعدامی" که به ننگ و خفت و تسلیم تن در ندادند، گلشنی از ستارگانی که در زندان های سراسر ایران دسته دسته با پاهای استوار به میدان های تیر رفتند؛ کسانی که با لبان



به خاطره

چریک فدایی خلق

رفیق شهید، سیما دریایی!

۵۶، با تمام قوا به فعالیت مبارزاتی پرداخت.

رفیق سیما با توجه به آگاهی سیاسی والا و روحیه سازش ناپذیرش خیلی زود به ماهیت ضدخلقی رژیم جمهوری اسلامی پی بُرد و با خشم فراوان از سازشکاری های فرصت طلبانی که با غصب نام سازمان چریک های فدایی خلق ایران به این سازمان ضربه می زدند، با آنها مرزبندی کرد. صداقت بیکران او و تعهد انقلابی اش نسبت به خلق به او حُکم می کرد که خون رفقای شهید فدایی را پاس دارد و او به حق دریافته بود که تنها با ادامه راه شهدا که در تشکیلات چریک های فدایی خلق متبلور بود، می تواند دین خود را نسبت به خلق ستمدیده و مبارز ایران و شهدای فدایی اش ادا نماید.

در سال ۵۸ او به آرزوی دیرینه خود که تماس مستقیم با چریک های فدایی خلق بود، رسید و از آن زمان به بعد فعالیت های او شکل کاملاً تشکیلاتی یافت. در وجود رفیق سیما شور و صداقت انقلابی با صفا و صمیمیت او در هم آمیخته بود و او با فداکاری و پشتکار قابل تحسینی در راه تحقق آرمان های والایش مبارزه می کرد. کار مبارزاتی رفیق سیما در سازمان در یک هسته انتشاراتی متمرکز بود. در این دوره او با جدیتی که برای انجام وظایف سازمانی اش به کار بُرد، نشان داد که تا چه حد از انضباط چریک های فدایی خلق برخوردار بوده و در هر شرایط، انجام وظایف سازمانی اش را اصل می شمرد. چه شب ها که تا صبح با تلاشی خستگی ناپذیر کار می کرد. او همواره با ایمانی خلل ناپذیر به انجام وظایف انقلابی اش می پرداخت و در تمام مدت به مسئله خودسازی اهمیت می داد. شرکت فعال و جدی او در جلسات مطالعه، کوشش برای ارتقاء قابلیت های عملی اش بیانگر این موضوع بود. در این زمان رفیق توانست با استفاده از امکانات سازمانی دوره آموزش کمک های اولیه و دوره بیهوشی را نیز بگذراند.

چریک فدایی خلق رفیق سیما دریایی در سال ۱۳۳۲ در خانواده ای متوسط در شهر بابل به دنیا آمد. دوره دبستان و دبیرستان را در این شهر گذراند و هنوز دوره دبیرستان را تمام نکرده بود که جوشش انقلابی ناشی از مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق زندگی او را فرا گرفت. شهر بابل با توجه به سابقه و سنت های مبارزاتی موجود در آن جا، از جمله شهرهایی بود که از همان آغاز مبارزه مسلحانه در ایران تحت تأثیر آن قرار گرفت و با کشیده شدن بسیاری از جوانان مبارز شهر به طرف سازمان چریک های فدایی خلق محیط کاملاً مبارزاتی در بین اغلب خانواده های این شهر به وجود آمد. رفیق سیما از جمله کسانی بود که در چنین محیطی پرورش یافت و از زندگی و شهادت خونین چریک های فدایی همچون سپهری ها، مفتاحی ها، قبادی ها، ابراهیمی ها و... تأثیر مبارزاتی گرفت. رفیق سیما پس از اتمام دوره دبیرستان به تهران آمد و مدتی در یکی از مدارس پائین شهر به عنوان معلم پیمانی شروع به کار کرد. در این دوره رفیق بیشتر اوقات خود را با شاگردان مدرسه و خانواده های آنان می گذراند و همواره سعی می کرد تا آن جا که مقدور است در جهت حل مشکلات این خانواده ها و بهبود وضع زندگی شان قدم های مؤثری بردارد. تماس با این خانواده ها او را از نزدیک با فقر و مذلت جامعه طبقاتی هرچه بیشتر آشنا کرد.

در پرتو آگاهی سیاسی اش و با درک مطالب اجتماعی به طور هرچه عینی تر و ملموس تر، شعله های کینه به دشمن و عشق به خلق در دل رفیق فروزان تر می شد. محیط مبارزاتی دانشگاه که به خصوص پس از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، همواره مبارزه در آن جریان داشت او را نیز همانند بسیاری از روشنفکران مبارز به طرف خود کشید. او در سال ۱۳۵۴ وارد دانشگاه تهران شد و از آن زمان به بعد فعالانه در مبارزات دانشجویی شرکت کرد. در جریان اوج گیری مبارزات ضدامپریالیستی خلق نیز در سال های ۵۷-

گزارشی از تورنتو

در ارتباط با تظاهرات علیه اعدام های اخیر جمهوری اسلامی !



در روز ۶ نوامبر ۲۰۱۲ حرکتی اعتراضی در میدان "کوئینز پارک" تورنتو با شرکت جمعی از نیروهای سیاسی و افراد آزادیخواه علیه اعدام های وحشیانه اخیر جمهوری اسلامی برگزار شد. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو نیز در این حرکت اعتراضی شرکت کرده و با شعارهایی مانند "جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته نابود باید گردد"، موج جدید و وحشیانه اعدام های اخیر را محکوم و علیه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی به افشاکاری پرداختند. "کوئینز پارک" محل استقرار ادارات مختلف دولت استان انتاریو است و افراد متعددی از عابرین گرفته تا مراجعه کنندگان به این مراکز و یا دانش آموزانی که با معلم های خود برای بازدید از این محل آمده بودند، از میان تظاهرنندگان که اکثرا با حمل پرچم های سرخ و پلاکاردهایی حاوی افشای جنایات جمهوری اسلامی، علیه این رژیم ضدخلقی افشاکاری می کردند، عبور می کردند. این عابرین در جریان اعدام های گسترده ای که امروز در اقصی نقاط ایران جریان دارد قرار گرفته و با کنجکاو مسایل مطرح را دنبال میکردند. در این حرکت اعتراضی تعدادی از شرکت کنندگان به سخنرانی و افشاکاری علیه جمهوری اسلامی و بیان نظرات متفاوت خود در رابطه با مسائل مختلف پرداختند. از جمله در رابطه با اهداف رژیم از دست زدن به جنایاتی مانند اعدام های اخیر، در مورد وضعیت جامعه ایران در شرایط کنونی و شیوه برخورد توده مردم آگاه با رژیم و قدرت های امپریالیستی، و شیوه صحیح و انقلابی مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با اشاره به درجه رشد آگاهی و خواسته های واقعی مردم سخن گفته شد و بر ضرورت مقابله توده های تحت ستم در رابطه با اعدام های اخیر تأکید شد. یکی از فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز در رابطه با جنایات اخیر رژیم جمهوری اسلامی سخنرانی کرد و در سخنان خود به این واقعیات اشاره کرد که طبقه کارگر و زحمتکشان آگاه ایران و همچنین فعالین انقلابی "هرگز جنایات بی شمار رژیم را فراموش نکرده و جنایتکاران را نخواهند بخشید" و "دیر نیست روزی که مردم آگاه ایران در جریان انقلاب بر علیه کل نظام استثمارگرانه حاکم، این نظام ضد خلقی و رژیم پاسدار آن را سرنگون و تمام جنایتکاران را به سزای اعمال ضدبشری اشان رسانده و به این ترتیب انتقام فرزندان انقلابی خود را از عمال رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بگیرند". (نقل به معنی). "انتقام" از جنایتکاران عبارتی است که توده های مبارز و مصیبت دیده ایران برای بیان خواست مبارزه قهر آمیز انقلابی خود با دشمنان شان به کار می برند. یکی از نکات مثبت این حرکت اعتراضی، بحث و گفتگو و تبادل نظراتی

صفحه ۱۲

تظاهرات در اسلو،
علیه اعدامهای اخیر در ایران

از ساعت ۱ تا ۳ بعد از ظهر روز شنبه نهم نوامبر تظاهراتی علیه موج اعدامهای وحشیانه اخیر توسط جمهوری اسلامی درمقابل سفارت این رژیم در اسلو برگزار شد. این تظاهرات که با فراخوان نیروهای مختلف سیاسی شکل گرفت، با استقبال بسیار خوبی از سوی ایرانیان مقیم اسلو روبرو شد. تظاهر کنندگان با در دست داشتن پلاکاردها و عکسهای از جنایات رژیم و سردادن شعارهای کوبنده به زبانهای فارسی و نروژی به این اعدامها اعتراض کردند و جنایات جمهوری اسلامی که با گستردن بساط دار و شکنجه در هر گوشه ای از کشور می کوشد جو رعب و وحشت را در میان توده ها بپراکند را محکوم کردند. تظاهر کنندگان در شعارهای خود همچنین خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند. برخی از شعارهای این تظاهرات به شرح زیر بود: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد و ... دنبال پایان این تجمع اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، تظاهرنندگان با حمل بنر و پلاکاردهایشان به راهپیمایی و تظاهرات در سطح شهر پرداخته و در مقابل ساختمان وزارت خارجه نروژ نیز گرد آمدند و بار دیگر با سردادن شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی،

صفحه ۱۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!